



فَهْرَنْگ

لوتیکان اصفهان

میال دوم

۱۸ شهریور ۱۳۱۷ هجری
 ۳۰ مارس ۱۹۰۰ میلادی
 ۱۱ فروردین ۱۳۰۰ هجری
 ۱۸ آذر ۱۳۱۱ هجری
 خانرا لوتیکان و خاندانها در آن است

نمبر ۵۰

فهرست اسامی در این شماره
 مهتاب در این شماره
 و در این شماره
 کنگره در این شماره
 سینه در این شماره

شرایط ابونما شدن

ابونما شدن برای انظار عامه و کنگره کلیه اهل بیت است
 اینها ابونما شدن در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره

فهرست اسامی در این شماره

و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره
 و در این شماره

کتابخانه و اسامی در این شماره

<p>تیر در این شماره سال در این شماره آذر در این شماره شوکت در این شماره</p>	<p>کتابخانه و اسامی در این شماره و در این شماره و در این شماره و در این شماره</p>	<h2>اخبار داخله</h2> <p>مرکزیت در این شماره</p>
<p>بسم الله و اقدس در این شماره شوکت در این شماره</p>	<p>کتابخانه و اسامی در این شماره و در این شماره و در این شماره و در این شماره</p>	<p>کتابخانه و اسامی در این شماره و در این شماره و در این شماره و در این شماره</p>
<p>فردا در این شماره شوکت در این شماره</p>	<p>کتابخانه و اسامی در این شماره و در این شماره و در این شماره و در این شماره</p>	<p>کتابخانه و اسامی در این شماره و در این شماره و در این شماره و در این شماره</p>

معرفی، نقد و بررسی روزنامه فرهنگ اصفهان

عبدالمهدی رجائی

انصاف باید داد روزنامه فرهنگ اصفهان چشم و چراغ مطبوعات ایران در اواخر عهد ناصری بود.

استاد محیط طباطبائی

مقدمه:

در دو دهه آخر حکومت ناصرالدین شاه، دیگر روزنامه در جامعه ایران جای خود را باز کرده بود و همچون دهه نخست نبود که روزنامه وقایع اتفاقیه شکوه کند که «برخی همچنین تصور می‌کنند که این روزنامه مثل منصبی است که به کسانی که از دیوان اعلی اسامی آنها معین شده باید برسد و به دیگران نباید برسد»^۱ کار بدانجا رسیده بود که چاپ و انتشار روزنامه نشان برتری و تفاخر محسوب می‌شد. در این میان درباریان بیشتر به دنبال کسب این موفقیت بودند. از اعتضاد السلطنه عموی ناصرالدین شاه تا فرزندان او، همگی به این کار دست یازیده بودند. در میان شاهزادگان، ظل السلطان موفق‌تر از همه بود چرا که پیش از همه روزنامه فارس و سپس فرهنگ را منتشر کرد و بدین‌گونه خود را به کاروان ترقی متصل نشان داد، بعد از او برادر کوچکترش نایب السلطنه کامران میرزا به فکر افتاد اما رئیس اداره انطباعات، اعتماد السلطنه، با درخواست او موافقت نکرد. او در خاطرات خود می‌نویسد: «آنچه من درک کردم نایب السلطنه می‌خواهد به تقلید امین السلطان روزنامه داشته باشد به این اسم می‌خواهد جلوه بدهد. شاه راضی نشدند به من رجوع فرمودند من هم به اشاره شاه نخواهم گذاشت»^۲

و سرانجام در آخرین سال‌های حکومت ناصری، ولیعهد در تبریز روزنامه تبریز و سپس ناصری را به راه انداخت تا او نیز جلوه بدهد. در اینجا قابل ذکر است که سرپرستی یا به زبان امروزی سردبیری روزنامه با اشخاصی کاردان و مطلع سپرده می‌شد که باید چنین تصور کرد شاهزاده روزنامه‌های بلند آوازه می‌خواست و سردبیر به دنبال نشر اندیشه‌های اصلاحی‌اش بود، پس این دو در نقطه مشترک روزنامه به هم می‌رسیدند. ظل السلطان این کار را به میرزا تقی خان حکیم باشی سپرد و ولیعهد

حکم روزنامه را به دست ندیم‌باشی مدیر مدرسه مظفری داد و اتصافاً هر دو از عهده کار خوب برآمدند. از این زاویه، تحلیل و نقد روزنامه‌های عصر آسان‌تر است و جسارت و شجاعت در ابراز عقاید و در عین حال تملق‌گویی آنها را بهتر می‌توان درک کرد. به یاد داشته باشیم در این دو دهه، ناصرالدین شاه تجددخواهی دوران امیرکبیر و سپهسالار را کنار گذاشته و علی‌الخصوص نسبت به جریان ورود اطلاعات و اخبار - از طریق روزنامه‌های فارسی چاپ خارج از کشور - به شدت ظنن شده بود. حتی «مسافرت به اروپا را هم برای افراد جداً ممانعت می‌کرد»^۳ تا جایی که به این باور رسیده بود که «نوکرهای من و مردم این مملکت باید جز از ایران و عوالم خودشان از جایی خبر نداشته باشند یا مثل اگر اسم پاریس یا بروکسل نزد آنها برده شود ندانند این دو خوردنی است یا پوشیدنی»^۴.

در این فضا، روزنامه‌های داخلی می‌توانستند اخبار و اطلاعاتی را که مردم ایران خصوصاً قشر فرهیخته به آن رغبت فراوان داشتند به شکل کنترل شده و بی‌خطر به آنها عرضه کنند. پس اشکالی ندارد اگر در ولایات یعنی خارج از حوزه اداره سانسور وزارت انطباعات اعتماد السلطنه روزنامه‌ای نیز منتشر شود. هر چه باشد بهتر از اختر و قانون و حبل‌المتین و پرورش و... می‌نویسد، به این شکل بود که روزنامه فرهنگ اصفهان در تاریخ ۲ جمادی‌الاول به سال ۱۲۹۶ ق متولد شد.

اصفهان

اصفهان در مصیبتی که حمله افغان‌ها و سپس بی‌توجهی قاجاریه بر آن وارد آورد، سال‌ها در سکوت فرو رفت. عده زیادی از مردم آن خصوصاً آرامنه جلفا از آن شهر رخت بر بستند. اما با این حال عواملی چند مانع از آن شد که این شهر به سرنوشت شهرهای جنگ زده و غارت شده‌ای چون نیشابور و هرات گرفتار شود.

بعد از موقعیت مناسب جغرافیایی می‌توان بر جدیت، صنعت‌پروری و علم‌دوستی مردم این شهر انگشت نهاد البته آرامنه جلفا نقشی بسزا در این میان داشتند چرا که آنها موجب ارتباط مستمر اروپاییان با این شهر می‌شدند. شاهد این مدعا وجود نخستین دستگاه چاپ و فرستادن روزنامه‌های چاپ شده اروپایی به این شهر^۵ در عصر صفویه است و نیز در عصر قاجاریه منطقه جلفا به واسطه ارتباط با اروپاییان صاحب چند مدرسه به سبک جدید شده بود. روزنامه فرهنگ به بهانه بازدید ظل السلطان از این مدارس شرح جامعی از آنها داده است که مربوط به سال ۱۲۹۶ ق است در آنجا آمده است که معروف‌ترین مدرسه جلفا، مدرسه مستر بیروس است که چون با عنایت ظل السلطان چهارسال قبل به راه افتاده بود و مسعودیه نام گرفته که در آن ۱۴۹ شاگرد به تعلیم دروسی چون زبان فارسی و ارمنی، انگلیسی، تاریخ، جغرافیا، حساب عمومی، جبر و مقابله، هندسه، حکمت طبیعی و علم هیأت مشغول می‌باشند. مستر ویلز در کتاب خود، ایران در یک قرن پیش، در شرح این مدرسه می‌گوید: استادان آن «از گروه دیپلمات، کنسولگری و تلگرافخانه» بودند.^۶

مدرسه دیگر که متعلق به پادریان کاتولیک بود، مدرسه جرجیس نام داشته است و در آن نیز علوم جدید تدریس می‌شد. جالب‌تر آن‌که مدرسه جداگانه‌ای برای دختران در جلفا تأسیس شده بود که در آن زمان ۵۱ شاگرد داشته و علاوه بر زبان انگلیسی و جغرافیا و حساب، صنعت خیاطی و بافندگی نیز به آنان تدریس می‌شده است. به اینها باید مدرسه سیاه‌پوشان یا مدرسه دختران تارک دنیا را نیز افزود.^۷

آرامنه در منطقه جلفا کتابخانه‌ای تأسیس کرده بودند که در آن کتب و وسایل علمی و انواع روزنامه عرضه می‌شد که روزنامه فرهنگ در این سال اعلان آن را به چاپ می‌رساند.^۸

همین حال و هوای علمی سبب می‌شود سردبیر فرهنگ آرزو کنند «امیدواریم که یک مدرسه جدیدی هم غیر آن‌که در جلفا انعقاد نموده‌اند در ولایت اصفهان تشکیل نمایند.»^۹ پس از آن ظل‌السلطان در نامه‌ای به شاه عنوان می‌کند، قصد دارد مدرسه‌ای به سبک جدید در اصفهان بنا کند و از او می‌خواهد چند نفر از معلمین دارالفنون به این مدرسه فرستاده شود. او می‌گوید معلم انگلیسی و طب در اصفهان هست فقط معلمین «شیمی، فیزیک و علم موزیک و ریاضی و پیاده نظام مرحمت شود» شاه نیز با این اقدام موافقت می‌کند.^{۱۰} روزنامه فرهنگ در سال ۱۲۹۸ از تأسیس این مدرسه خبر می‌دهد که مدرسه «همایون» نام گرفته بود.

می‌شود، در باب موارد امتحانی شاگردان آن، این دانش‌ها ذکر شده است؛ حساب، جبر، مقابله، تاریخ داخله مملکت، زبان فرانسه، زبان فارسی، زبان عربی، خط ایرانی، مشق و حرکات نظامی.^{۱۳} البته حکومت اصفهان به این هم بسنده نمی‌کند. در سال ۱۳۰۵ ق دوره‌ای را جهت ارزشیابی مکتب‌های شهر برپا می‌کند که هر سه ماه یک‌بار شاگردان و معلمین مکتب‌ها از نظر علمی تحت آزمون قرار می‌گرفتند.^{۱۴} عامل سومی که باید به آن پرداخت امنیت فوق‌العاده‌ای بود که در دوره قاجاریه به وسیله حاکمان مقتدر به این شهر اجازه شکوفایی و بالندگی می‌داده است. در عصر محمدشاه حاکمی چون

ظل‌السلطان
درباره ظل‌السلطان و نقش او در تاریخ معاصر ایران، سخنان ضدونقیض زیادی گفته شده است. شاید بهترین مرجع از احوال او، کتاب *خاطرات ظل‌السلطان* یا سرگذشت مسعودی به قلم خودش باشد. او این کتاب را در سال ۱۳۲۳ ق (یک‌سال پیش از وقوع انقلاب مشروطیت) در سی و دومین سال حکومتش بر اصفهان نگاشته است.^{۱۶} چون در جایی گفته «یقین دارم این روزنامه را کسی نمی‌بیند و نزد من ضبط است.»^{۱۷} می‌توان چنین پنداشت که از میان سطور این کتاب نمایی از شخصیت حقیقی او را بتوان ترسیم کرد. به هر حال مادرش عفت‌السلطنه از خانواده‌های غیرقاجار بود و همین موجب شد با تمام لیاقتی که از خود نشان داد، شاه برادر کوچکترش مظفرالدین میرزا را به ولیعهدی برگزیند. اما او در پس ذهنش همیشه داعیه حفظ تاج و تخت ایران را داشت خصوصاً هنگامی که فرزند برادر، محمدعلی شاه بر تخت نشست و از قضا مورد اقبال مردم ایران نبود، این داعیه‌داری را آشکار نمود. این دعوای درون خانوادگی مجالی برای مشروطه خواهان به دست داد که شرح آن در جلد اول کتاب نازنجی به نام ظل‌السلطان و محمد علی‌شاه رودر رو آمده است. همسر ظل‌السلطان که دختر عمه او نیز بود، دختر امیرکبیر بود.^{۱۸} او از ۱۲ سالگی حکومت مازندران و سپس فارس را برعهده گرفت و در حکومت اخیر بود که نخستین روزنامه خارج از پایتخت یعنی فارس را انتشار داد که نخستین شماره آن ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹ ق از چاپخانه خارج شد. نکته جالب آن‌که این روزنامه به زبان‌های فارسی و عربی آغاز انتشار کرد که بعد از چهار شماره قسمت عربی آن حذف شد و تا شماره ۱۹ در تاریخ ۶ ذی‌قعده ۱۲۸۹ ق به چاپ می‌رسید. بنا به سرمقاله روزنامه فرهنگ «شخصی عاری از انصاف و حقوق بشریت» مانع از انتشار روزنامه گردید، محیط طباطبایی به یقین معتقد

■ در دو دهه آخر حکومت ناصرالدین شاه، دیگر روزنامه در جامعه ایران جای خود را باز کرده بود.

■ بنا به سرمقاله روزنامه فرهنگ «شخصی عاری از انصاف و حقوق بشریت» مانع از انتشار روزنامه گردید.

■ جای جای روزنامه فرهنگ تشویق به توسعه صنعت و کشاورزی است.

این مدرسه را می‌توان تالی دارالفنون تهران به‌شمار آورد.

درباره این مدرسه جالب است بدانیم در سفری که در سال ۱۲۹۸ ق ظل‌السلطان به تهران داشت و مجوز تأسیس آن را از شاه می‌گیرد و از همان جا محمدتقی حکیم‌باشی را مأمور می‌کند که عمارت هشت بهشت را برای این کار آماده کند.^{۱۱} حکیم‌باشی نیز با جدیت به تعمیر و آماده‌سازی این عمارت و فضای آن می‌پردازد تا آن‌که در ۱۵ رجب همان سال مدرسه افتتاح می‌شود و ۵۰ نفر شاگرد برای مرحله نخست می‌پذیرد و ظل‌السلطان ریاست مدرسه را به صارم‌الدوله می‌سپارد.^{۱۲} یک‌سال بعد در گزارشی که از مدرسه در فرهنگ چاپ

منوچهرخان معتمدالدوله و در عصر ناصرالدین‌شاه ظل‌السلطان بیش از سه دهه عهده‌دار این وظیفه بودند. نکته مهم‌تر آن‌که ولایات جنوبی چون فارس و خوزستان در مواردی، جزء حوزه حکومتی اصفهان به حساب می‌آمدند. درباره امنیت ایجاد شده به دست ظل‌السلطان و مقایسه آن با حوزه حاکمیت پدرش ناصرالدین شاه، ناظری چنین گفته است: «چنانچه جنوب ایران را که در اداره ظل‌السلطان بود با شمال ایران که در اداره ناصرالدین شاه بود مقایسه کنیم، در جنوب در ایلات بختیاری و قشقایی و الوار ابداً تجاوز و تطاولی سر نمی‌زد... در شمال اکراد زن و بچه را از نوک خنجر می‌گذرانیدند.»^{۱۵}

است ابن شخص ابوالحسن خان مشیرالملک پیشکار و وزیر فارس بوده است.^{۱۹}

بالاخره ظل‌السلطان در ۲۵ سالگی سال ۱۲۹۱ ق به حکومت اصفهان رسید. پیش از او سلطان حسین میرزا ملقب به جلال‌الدوله، یکی از برادرانش حکومت اصفهان داشت. از آغاز حکومت، به موازات این‌که ظل‌السلطان شایستگی خود را بیشتر نشان می‌داد، فرمان حکومت ولایات بیشتری از تهران به دستش می‌رسید تا این‌که در سال ۱۳۰۳ ق، تمام خاک ایران تحت حاکمیتش بودند.^{۲۰} که شامل فارس، بروجرد، یزد، عراق، عربستان [خوزستان] لرستان، کرمانشاهان، محلات، گلپایگان، خوانسار و غیره می‌شدند.^{۲۱} اما این صعود، سقوطی ناگهانی را هم به دنبال داشت چرا که ظل‌السلطان ارتش منظم پیشرفته ۲۱ هزار نفری تشکیل داده بود که با آن امنیت را در حوزه حکومتش برقرار می‌کرد. این ارتش سوءظن شاه را برانگیخت و بنا بر خاطرات اعتمادالسلطنه در ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ شاه او را به تهران احضار کرد، حکومت تمام ایلات و ولایات جز اصفهان را از او ستاند، ارتش را منحل کرد و تجهیزات آنها را ضبط کرد.^{۲۲}

در دوره حکومت مظفرالدین‌شاه ظل‌السلطان تا حدودی به اعتبار گذشته دست یافت. او در سال ۱۳۱۴ ق علاوه بر اصفهان ایالات یزد، گلپایگان و خوانسار را بر عهده گرفت که فرزندش جلال‌الدوله را برای حکومت یزد فرستاده بود.^{۲۳} او در دوره مظفری نهایت همدلی را با برادر نشان می‌داد طوری که مورخ این عصر، افضل‌الملک، نیز بر آن معترف است که «در خدمت‌گذاری به برادر تاجدار خود اعلیحضرت اقدس شهریاری نهایت سعی و اهتمام را دارد».^{۲۴}

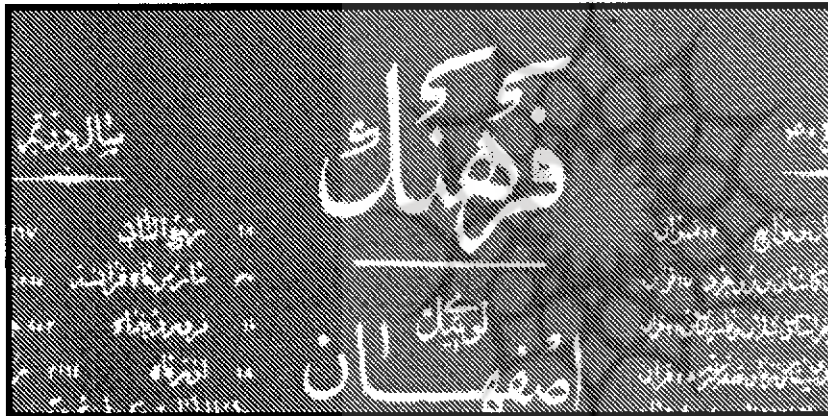
او تا سال ۱۳۲۵ که توسط مردم اصفهان از حکومت خلع شد، مدت ۳۵ سال بر آن شهر حکم راند. بعد از خلع،

مدتی والی فارس شد و سپس رهسپار اروپا گردید و پس از بازگشت در اصفهان سکنی گزید و در سال ۱۳۳۶ در سن ۷۰ سالگی جهان را وداع گفت. جنازه او به مشهد منتقل شد.^{۲۵}

درباره عقاید سیاسی ظل‌السلطان به خاطرات او رجوع می‌کنیم که گفتیم پیش از مشروطه نگاشته شده است. او درباره لزوم پارلمان می‌گوید «تا سلاطین اسلام پارلمنت نداشته باشند و سلطنتشان به قانون سلطنت اروپا نباشد و مشروطه، [اگر چه ایشان بهتر] از انوشیروان باشند و عادل‌تر، عدل شخصی به کار سلطنت نمی‌خورد بلکه عدل پارلمنتی و عدل مشروطه به کار می‌خورد... بنای سلطنت مستبد مانند عمارتی می‌ماند که اطفال از

همدلی نشان داد به طوری که در مجلس شورای ملی از همکاری و مساعدت ظل‌السلطان در تشکیل انجمن ولایتی و انتخاب وکلای اصفهان و کمک او در تأسیس بانک ملی تشکر گردید.^{۲۳}

در روزنامه *الجناب* که در همان ایام در اصفهان منتشر می‌شد، گزارش‌ها و اخباری از همکاری ظل‌السلطان با مشروطه‌خواهان اصفهان خصوصاً نطق او در انجمن ولایتی اصفهان که در ۶ ذیقعد ۱۳۲۴ در عمارت چهلستون نخستین بار تشکیل جلسه داد، آمده است.^{۲۴} اما با همه اینها وقتی ظل‌السلطان برای جشن تاجگذاری محمدعلیشاه به تهران رفته بود انجمن ولایتی و مردم خواستار عزل او از حکومت اصفهان شدند و همین‌طور هم



شد و ظل‌السلطان در تهران ماند اما در تهران به همکاری با مشروطه‌خواهان ادامه داد حتی وقتی تنش میان محمدعلیشاه و مشروطه‌خواهان به جنگ خیابانی کشیده شد، ظل‌السلطان در جهت مشروطه‌خواهان با اسلحه و پول به مشروطه‌خواهان کمک می‌کرد^{۲۵} و همین موجب شد تا در روز به توپ بسته شدن مجلس خانه او نیز به دست سربازان محمدعلیشاه غارت شود.^{۲۶} همین رویکرد ظل‌السلطان بود که انجمن ولایتی اصفهان، علی‌رغم بی‌مهری قبلی دوباره به ظل‌السلطان روی آورد. حتی زمینه را برای نایب‌السلطنه شدن او به جای محمدعلیشاه فراهم می‌کرد. این تغییر نگرش را در روزنامه *انجمن آشکارا*

برف برای بازی می‌سازند.^{۲۷} او از جهان خارج اطلاع وافی داشت به طوری که به لرد کرزن گفته بود ۱۵ روزنامه انگلیسی، به علاوه روزنامه‌های فرانسه، آلمانی و روسی را در اختیار دارد و مترجم مخصوصی جهت ترجمه آنها همیشه همراه خود دارد.^{۲۸}

ظل‌السلطان با اندیشمندان و آزادیخواهانی چون حاج سیاح محلاتی،^{۲۹} میرزا ملکم‌خان^{۳۰}، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی،^{۳۱} سیدجمال‌الدین اسدآبادی،^{۳۲} ملک المتکلمین^{۳۳} ارتباط داشته و مسلماً از آنها حمایت مالی می‌کرده است.

با وقوع انقلاب مشروطیت ظل‌السلطان با این حرکت مردم همراهی و

می‌توان دید.^{۳۷} تا بالاخره انجمن تلگرافی از سوی عموم ملت اصفهان و انجمن‌های اصفهان به مجلس شورای ملی مخابره کرد که «چون مراتب مشروطه‌خواهی و عقل و خیرخواهی ملت را در وجود مبارک ظل‌السلطان به‌اعلی درجه احساس کردیم چنانچه مجلس مقدس تصویب نمایند حضرت والا ظل‌السلطان نایب‌السلطنه ایران باشد.»^{۳۸} کار به اینجا ختم نشد و روحانی بزرگ اصفهانی، آقا نجفی و برادرش حاج آقا نورالله و عموم علمای اصفهان نیز تلگرافی به نجف مخابره کردند و در آن استدعای صدور حکم برکناری محمدعلیشاه و پذیرفتن ظل‌السلطان به

نکته دیگر درباره‌ی ظل‌السلطان آن است که تاریخ‌نگاری غرض ورزانه ماسا که شمال‌نشینان را جزو ابواب جمعی روسیه و جنوب‌نشینان را از آبادی انگلیس می‌داند به ناچار ظل‌السلطان را انگلیسی می‌پندارد. اما اسناد چیز دیگری می‌گویند. وقتی که ظل‌السلطان در سال ۱۳۰۵ از همه‌ی مناصبش خلع می‌شود، شاه دوباره او را به حکومت اصفهان نصب می‌کند. در همین ایام وزیر مختار انگلیس سر فرانک لایلس در نامه‌ای به شاه نسبت به این انتصاب مجدد شدیداً اعتراض می‌کند و می‌نویسد در محلی که مرکز مصالح دولت انگلیس یعنی اصفهان است با وجود این

ظل‌السلطان به حکومت اصفهان رسید. در آن زمان در اثر خشکسالی، شهر اصفهان با قحطی مواجه شده بود. به قول ظل‌السلطان «به قرب صد هزار کس از اهل شهر مرده و ... تمام دکانین بسته بازارها خراب و هیچ چیز پیدا نمی‌شد.»^{۳۹} در همین زمان است که تصمیم می‌گیرد «اصفهان را نوعی ترقی بدهم که رشک جنان بشود»^{۴۰} چنان‌که گفتیم نخستین ثمره حکومت او در این شهر برقراری امنیت در آن بود که لازمه هر نوع گسترش صنعت و تجارت است. به یاد بیاوریم در آن زمان قبایل و طوایف مختلف هر گاه که اراده می‌کردند، به مراکز جمعیتی و شهرهای همجوار یورش می‌بردند و آن را به باد غارت می‌گرفتند و دولت مرکزی آنقدر ضعیف بود که حتی قادر نبود عده‌ای ترکمن را از سرخراسان خلاصی دهد، اما ظل‌السلطان با آن که ننگ بدنامی قتل رئیس ایل بختیاری حسین قلی‌خان را به جان خرید، اصفهان را از تعرض این ایل نجات داد. ماجرا در اغلب کتب آمده است فقط در این باره ظل‌السلطان به حاج سیاح گفته «معمدالدوله» شاه را تحریک به قتل ایلخانی کرده و او به اکراه به دستور شاه این عمل را انجام داده است.^{۴۱} پس از آن اهتمام و توجهی بود که ظل‌السلطان نسبت به گسترش صنعت و کشاورزی آنجا نشان می‌داد. روزنامه فرهنگ بسیار اخبار این توجه او را به چاپ رسانده و سیاحان خارجی نیز بر آن صحنه گذاشته‌اند. به عنوان مثال مسأله تقلب به یکی از معضلات صنعت و کشاورزی ایران بدل شده بود اما ظل‌السلطان قدرتمند شد و صادرات تریاک را از تقلب نجات داد و مهر دولتی ضمانت بر صندوق‌های صادراتی زد و نتیجه آن شد که محصول تریاک که به فروش نمی‌رسید به تدریج در خارجه به مراتب اعتبار تریاک آن صفات چندان افزود که از فرنگستان تا دروازه چین خریداران تریاک به دیدن آن مهر اکتفا نموده و قیمت آن نیز در هر جا دو برابر اول شد.^{۴۲} چنان‌که می‌دانیم

■ **ظل‌السلطان هزینه انتشار مجانی روزنامه را می‌داده است. چنان‌که در روزنامه فرهنگ سردبیر آن آورده است که «ما روزنامه فارس را منتشر می‌کردیم و مجانی می‌دادیم.»**

■ **امروزه می‌توان یکی از انگیزه‌های ایجاد روزنامه فرهنگ دوستی و دانش‌پروری ظل‌السلطان دانست.**

■ **روزنامه‌نگاری غیررسمی نخستین بار در کشور به وسیله میرزا حسین خان سپهسالار پایه‌گذاری شد. او اولین بار در لوح روزنامه نظامی‌اش نوشت «این روزنامه رسمی و دولتی نیست» و از مخاطبانش خواست «هر قسم مطلب که مناسب روزنامه باشد» برای روزنامه بفرستند تا در آن به چاپ برسد.**

همه مخالفت نواب اشرف والا [ظل‌السلطان] در کار و مصالح تبعه انگلیس پس مجبور خواهند بود که مراتب را به دولت متبوع خود اظهار دارند و رسماً پروتست این انتصاب را بنمایند.»^{۴۰} در انگلیسی بودن ظل‌السلطان می‌توان تردید کرد چرا که در روزنامه فرهنگ قراین این گرایش را نمی‌توان دید بلکه بالعکس آخرین پاورقی روزنامه که حدود دو سال نیز طول کشید «تاریخ دولت قوی شوکت روس بود.»

ظل‌السلطان و اصفهان

چنان‌که گفتیم در سال ۱۲۹۱

نیابت سلطنت را نمودند که در روزنامه انجمن ولایتی اصفهان عین آن آمده است.^{۳۹} اگر چه سیر حوادث بعد از آن و رفتن ظل‌السلطان به اروپا و کم‌شدن فعالیت‌های سیاسی او همچنین انگیزه‌های دیگری که برای مشروطه‌خواهی ظل‌السلطان بر می‌شمرند نیابت سلطنت را به شخص دیگری یعنی عضدالملک سپرد اما همین اقبالی مردم و علمای اصفهان به ظل‌السلطان نقطه مثبتی در کارنامه او به حساب می‌آید که پژوهشگر تاریخ را از قضاوت ناعادلانه درباره او باز می‌دارد.

ترباک مدت‌های مدید نخستین قلم صادراتی کشورمان بوده است و به قول لکرزن^{۳۳} آن به چین و $\frac{1}{4}$ آن به لندن صادر می‌شده است.^{۳۵}

جای جای روزنامه فرهنگ نیز تشویق به توسعه صنعت و کشاورزی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. ظل‌السلطان خود کارنامه حکومتش را درباره صنایع اصفهان چون منسوجات و حبوبات و قالی‌بافی، قلمکار و قدک و فولادسازی، نقره‌کاری، آنتیک‌سازی، منبت‌کاری، زری‌بافی و ... چنین برمی‌شمارد که اکنون تولید آن دو برابر مایحتاج است و به خارج کشور صادر می‌شود و در عوض پول می‌آورند^{۳۶} و آرزو می‌کند «در تمام مملکت ایران این ملاحظه می‌شد»^{۳۷}

نکته دیگری که باید در اینجا ذکر شود و در بعضی منابع آمده، انتقاداتی است که بر ظل‌السلطان برای خرابی و عدم اعتنا به ابنیه و آثار تاریخی شهر اصفهان وارد می‌آید. اتفاقاً همین انتقاد را به شکلی شدید و صریح سید جمال‌الدین اسدآبادی به ظل‌السلطان وارد می‌کند اما سیدجمال برای حاج سیاح تعریف می‌کند که «ظل‌السلطان چندین حکم مؤکد شاه را برای خرابی یادگاران صفویه ارائه کرد» و قتی سیدجمال از او می‌پرسد که چرا «توسط» نکرید «سپس کاغذهایی چند از شاه سراپا فحش به سلاطین صفویه ارائه کرده و گفت اینها جواب توسط من است باز این مساجد چون در دست علماست سالم مانده و این عالی قاپو و این میدان را به زور نگاه داشته‌ام»^{۳۸}

آخرین سخنی که نگارنده قصد دارد از تأثیر مثبت حکومت ظل‌السلطان بر اصفهان بنگارد نه از ستایش‌های ظل‌السلطان در خاطراتش و نه از گزارش‌های جانبدارانه فرهنگ بلکه از نامه پادری پاسکال پیشوای ارامنه کاتولیک جلفاست که ۳۰ سال در آنجا زندگی کرده و در فرهنگ گزارش می‌دهد، «خانه‌ای که ۲۰ سال پیش از این در جلفا ۳۰ تومان و یا ۵۰ تومان قیمت داشت اکنون قیمت آن

بیوت و املاک به پانصد و هشتاد تومان رسیده است»^{۳۹}

همه آنچه گفتیم به قصد تطهیر ظل‌السلطان نبود به هرحال او جزئی از مجموعه دیکتاتوری قاجاریه است که به قول شخص تیزی‌بینی چون حاج سیاح که مدت‌های مدید با او محشور بوده «ظل‌السلطان ثروت بی‌پایان جمع کرده و از قرار معروف بیش از ده کرویر پول در بانک انگلیس دارد و املاکی که در اصفهان و غیره دارد بیشتر از آن است»^{۴۰} نکته جالبی که باید در اینجا گفت آنکه گردانندگان فرهنگ نیز از وجود منتقدین حکومت او خبر داشته و حرف‌های آنها را «لاطائل‌های جاهلانه» می‌نامند.^{۴۱} اما آنچه ظل‌السلطان را در میان شاهزادگان هم‌عصرش چون ولیعهد، کامران میرزا و درباریانی چون امین‌السلطان برجسته می‌کند همدلی و همراهی عملی او در جهت نشر دانش و برپایی مشروطیت بود که ذکر آن رفت. در باب نشر دانش و علوم و تأسیس مدارس نیز کارنامه ظل‌السلطان قابل تحسین است. چنان‌که گفتیم در جلفا چند مدرسه جدید افتتاح شده بود که نام یکی از آنها به واسطه همراهی ظل‌السلطان مسعودیه نهاده شده بود. در جای جای روزنامه فرهنگ خبر بازدید ظل‌السلطان از این مدارس و کمک‌های نقدی ظل‌السلطان به آنها درج شده است: مثلاً درسفری که ظل‌السلطان به مدارس جلفا کرد به شاگردان مدرسه جرجیس ۳۰ تومان و به شاگردان مدرسه مسعودیه ۵۰ تومان و به شاگردان مدرسه سیاه‌پوشان ۴۰ تومان انعام داد.^{۴۲} همچنین در نامه تشکرآمیزی که ارامنه جلفا در سال ۱۳۰۵ به ظل‌السلطان نوشته و در فرهنگ چاپ کرده‌اند معلوم می‌شود که او سالیانه ۱۰۰ تومان مستمری برای مدرسه مذکور مقرر کرده بود و اکنون ۱۵۰ تومان بر آن مستمری افزوده است.^{۴۳} همچنین در باب مدرسه همایون که ذکر آن رفت ظل‌السلطان به شاه درباره اساتید درخواستی چنین می‌نویسد: «اگر موجب

دیوانی آنها قلیل است غلام خود موجب و جیره و سایر مراتب آنها را متحمل است... همه مخارج این مدرسه را غلام اطاعت دارد»^{۴۴} در روزنامه فرهنگ از کتابخانه بزرگ ظل‌السلطان نام برده شده که اغلب کتاب‌های آن به تحریض او تألیف یا ترجمه شده‌اند و چنین آمده که کتاب‌هایی را به اعتمادالسلطنه یا سردبیر فرهنگ جهت ترجمه سفارش می‌داده است.^{۴۵} همچنین ظل‌السلطان هزینه انتشار مجانی روزنامه را می‌داده است. چنان‌که در روزنامه فرهنگ سردبیر آن آورده است که «ما روزنامه فارس را منتشر می‌کردیم و مجانی می‌دادیم»^{۴۶} و در سال بعد در همان فرهنگ می‌خوانیم «در این دو سال محض انتشار جریده مزبوره و عادت اهالی به مطالعه این‌گونه صفحات تاکنون به هیچ‌وجه مطالبه قیمت آن نشده است»^{۴۷} نیت ظل‌السلطان در اقدام به چنین اعمالی و خرج چنین پول‌هایی هر چه بوده است امروزه می‌توان یکی از انگیزه‌های ایجاد روزنامه فرهنگ را فرهنگ دوستی و دانش‌پروری ظل‌السلطان دانست.

روزنامه فرهنگ

جغرافیای روزنامه: خط رسمی و دولتی روزنامه در ایران با روزنامه وقایع اتفاقیه آغاز شد و پس از ۱۰ سال به روزنامه دولت علیه ایران و سپس ایران رسید که روزنامه ایران چند دهه روزنامه رسمی کشور ما ماند. مشخصه اغلب این روزنامه‌ها، خصوصاً ایران، دولتی بودن آن است یعنی تریبون رسمی دولت که اخبار آن گزارش‌هایی از ذکر انتصاب‌ها، ارتقاء و ترفیع مناصب، چاپ متن فرمان‌های مهم حکومتی، اخبار عمومی و گزارش وجود امنیت در ولایات و ... می‌باشد که به حالت تلگرافی، رسمی و بدون تحلیل ارائه می‌شد و در آن‌ها کمتر نظر مخاطبان یا نامه‌هایی از آنها به چاپ می‌رسید. اما در کنار این جریان، روزنامه‌نگاری

غیررسمی نیز به وجود آمد که نخستین بار در کشور ما به وسیله میرزا حسین خان سپهسالار پایه‌گذاری شد. او اولین بار در لوح روزنامه نظامی‌اش نوشت «این روزنامه رسمی و دولتی نیست» و از مخاطبانش خواست «هر قسم مطلب که مناسب روزنامه باشد» برای روزنامه بفرستند تا در آن به چاپ برسد اما روزنامه نظامی همچون عمر صدراعظمی این تالی امیرکبیر، کوتاه بود و بعد از یک سال در سال ۱۲۹۴ تعطیل شد.^{۵۸} این نکته نیز قابل ذکر است که سپهسالار در محرم سال ۱۲۹۳ روزنامه وطن را انتشار داده بود که برای نخستین بار در افق مطبوعات ایران اعلام کرد «هر گونه انتقاد و ملامت را به افراد خواهد نوشت و هرگز چاپلوسی و تملق‌گویی را پیشه خود نخواهد کرد و به همین خاطر نیز تنها به اندازه یک شمال مجال انتشار یافته بود.^{۵۹} همین برتابیدن حاکمیت نسبت به روزنامه‌های سیاسی موجب شد پس از آن تنها روزنامه‌های علمی و ادبی چون «ملتی، علمی، علمیه دولت علیه ایران، دانش، مریخ و...» در فضای مطبوعات ایران مجال نشر بیابند. اما جای خالی روزنامه‌های غیررسمی را نخستین بار در سال ۱۲۹۲/اختر از استامبول پرکرد و بسیار خوش درخشید.^{۶۰} از آن پس روزنامه‌های دیگر خارج کشور به چاپ می‌رسیدند و نیاز مخاطبان خود را در داخل کشور برطرف می‌کردند اما در داخل نیز روزنامه‌های سیاسی غیررسمی آغاز به کار کردند.

در سال ۱۲۹۴ روزنامه فرهنگ منتشر شد و دو سال بعد از آن روزنامه اطلاع با آن که زیر نظر اداره انطباعات به چاپ می‌رسید با احساس نیاز به روزنامه غیررسمی، خود را به «کلی از قید رسمیت» خسار اعلام کرد و در لوح روزنامه آن را چاپ کرد. این نیاز را که در میان اندیشمندان و روشنفکران کشور وجود داشت در یکی از گزارش‌های نخستین روزنامه اطلاع چنین می‌بینیم

«قبل از آن که روزنامه اطلاع در این مملکت ایجاد و ابداع شود مردمان بصیر خبیر این مملکت آرزو می‌کردند و می‌گفتند کاش روزنامه آزادی در این مملکت به طبع می‌رسید و ما افکار و خیالات مفیده خود را از آن منتشر می‌ساختیم...» البته اطلاع از همین انسان‌های خبیری که دو تا از آنها را نام برده - محمد ظاهر میرزا و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله - گله دارد که چرا تا حالا که یک سال است روزنامه منتشر شده و از همان اول اعلام کرده روزنامه رسمی نیست نامه‌ها و اندیشه‌های خود را برای روزنامه نمی‌فرستند.^{۶۱}

پس مسأله رسمی بودن یا نبودن، نکته بسیار مهمی بود که در تحلیل‌های مطبوعاتی باید به آن توجه داشت درباره فرهنگ در همان سال نخست میرزا حسنعلی‌خان وزیر، فواید ضمن تشویق، به روزنامه رسمی نیست هر قدر بیشتر از اخبار و وقایع در او بگنجاند مطلقاً ضرری ندارد.^{۶۲} معلوم می‌شود فرهنگ روزنامه‌ای غیررسمی محسوب می‌شود و در فضایی متولد شد که ذهن اندیشمندان داخلی به شدت به آن نیاز داشته است.

شکل روزنامه: اندازه روزنامه از همان ابتدا تا انتها ۴۹×۳۴ سانتی متر بود و اکثر فریب به اتفاق نسخه‌ها در چهار صفحه به چاپ می‌رسیدند به جز آن‌که مقالات طولانی نسخه‌ها را دو تا یکی می‌کرد مثل شماره‌های ۱۳ و ۱۴. از شماره هشتم، بالای هر صفحه تاریخ انتشار و شماره هر نسخه می‌آمد و از سال ۱۳۰۳ برای هر صفحه تا پایان سال، شماره جداگانه‌ای در نظر می‌گرفت یعنی در اول سال شماره‌ها یک می‌شد و تا آخر سال ادامه داشت. چاپخانه آن در طول این مدت سه بار جابه‌جا شد. ابتدا دارالطباعة جنب دروازه دولت بود که روزنامه در همان محل نیز به فروش می‌رسید. سپس در سال ۱۳۰۳ به عمارت جهان‌نما منتقل شد و از سال ۱۳۰۴ نیز دارالطباعة به میدان نقش جهان

رفت. از همان ابتدا در لوح روزنامه آمده بود که «مکتوبات مفیده که منافی حفظ مراتب دولت و ملت نباشد مجاناً پذیرفته می‌شوند» قیمت اشتراک روزنامه در ابتدا در اصفهان سالیانه دو تومان بود که از شماره ۴۰ به بعد ارزان‌تر شده ۱۲ قران شد و تا آخر عمر روزنامه به همین قیمت باقی ماند. قیمت اشتراک خارج از اصفهان که از شماره ۴۰ بر لوح روزنامه نوشته می‌شد، به این قرار بود:

- عراق، تهران، بروجرد و کاشان ۱۷ قران
- فارس، عربستان، آذربایجان، خراسان و مازندران ۲۲ قران
- کلکته، بمبئی و سایر ممالک هندوستان ۲۵ قران
- سنت پترزبورگ، لندن، استامبول و مصر ۳ تومان.

در شماره ۴۰، روزنامه افق بلندتری پیش‌رو داشت. آئونه شدن را به وکلایش سپرد که آنها را معرفی می‌کند. جالب است بدانیم وکلای فرهنگ در کلکته، بمبئی و برمه، تجار شیرازی یا اصفهانی مقیم آنها بودند و در پاریس و لندن سفارت‌های ایران وکالت فرهنگ را داشتند و در استامبول از همان اول اداره روزنامه اختر و در مصر اداره روزنامه کوکب المصری شاید به خاطر همین گسترش حوزه نفوذ بود که از شماره ۴۰ به بعد تاریخ روی لوح روزنامه به چهار نوع گسترش یافت؛ تاریخ هجری، میلادی، جلالیه و رومیه. همچنین از همین شماره بود که بر لوح روزنامه جمله‌ای که به مثابه اساسنامه روزنامه بود حک شد «در این اخبار نامه از سیاست مدن و اطلاعات ملکیه و علوم و صنایع و نصایح و تجارت و فلاحه نوشته می‌شود.» از ابتدای کار، روزنامه، روزهای پنجشنبه به چاپ می‌رسید اما با اقبال مردم نسبت به آن در سال ۱۳۰۳ بنا به گزارشی که در روزنامه به چاپ رسید «نظر به کثرت حوادث و قلت صفحات» قرار بر این شد هفته‌ای دو شماره به چاپ برسد و چنین هم شد یعنی از شماره ۳۷۲

۲۶ سوال ۱۳۰۳ روزهای دوشنبه و پنجشنبه به چاپ می‌رسید.

اما این اوج کار روزنامه تنها سه سال بیشتر نبود و بنا به دلایلی که بعد از این به آنها خواهیم پرداخت و مهمترین آنها محدود شدن حوزه حکومتی ظل‌السلطان به اصفهان و انجام سیاست‌های سخت‌گیرانه از طرف حکومت و پایین آمدن کیفیت آن، از شماره ۶۵۹ یعنی ۱ رمضان ۱۳۰۶ به بعد روزنامه تنها روزهای پنجشنبه به چاپ می‌رسید و در این باره نیز هیچ توضیحی داده نمی‌شود. روزنامه از همان ابتدا با خط نستعلیق به زبانی فصیح و شیوا نوشته می‌شد و به همین دلیل هم القاب و عناوین زائد افراد را از جلوی اسم آنها برداشت.^{۶۳} درباره تیراژ روزنامه یا این فرض که بین تعداد مشترکان روزنامه و تیراژ آن می‌توان رابطه‌ای فرض کرد در همان سال اول شماره ۲۴ تاریخ ۱۹ ذی‌قعدة، نام مشترکان روزنامه به چاپ می‌رسد. از این اسامی می‌توان تیپ فکری مخاطبان روزنامه را شناخت. روزنامه در شیراز ۴ نفر در اصفهان ۷ نفر، در خارجه ۶ نفر و در تهران ۱۲ نفر مشترک داشته است. اما این روند به سرعت گسترش می‌یابد به طوری که در سال ۱۳۰۴ یعنی یازدهمین سال انتشار روزنامه طی گزارشی که سردبیر جدید ارائه می‌دهد، می‌نویسد «در صورتی که در سابق هفته یک شماره و ماهی دو هزار نسخه طبع و نشر می‌شد الان هفته دو شماره و ماهی شش هزار نسخه طبع و نشر می‌شود»^{۶۴} حتی در همین گزارش سردبیر وعده می‌دهد که «در این خیال هستیم که یک دستگاه حروف از فرنگستان جلب نموده و هم بر عده نمره و نسخ مطبوعه و هم بر وسعت صفحات بیفزاییم»^{۶۵} اما چنان که گفتیم این سه سال اوج فعالیت روزنامه بود تا آنجا که با یقین می‌توان گفت تعداد صفحات روزنامه افزوده نشد.

یکی از ستون‌های قابل‌اعتنای روزنامه فرهنگ پاورقی‌های آن است که از

همان شماره نخست تا واپسین شماره با روزنامه همراه بود. نکته مهم‌تر آن که پاورقی‌ها عمدتاً تحقیقات و مطالعات علمی میرزا تقی‌خان حکیم‌باشی نخستین سردبیر روزنامه بودند که برعکس پاورقی‌های روزنامه ایران جنبه کاربردی و مفید داشتند. چنان که نخستین پاورقی را از رساله موسوم به فصول اربعه خود که در سال ۱۲۹۱ نگاشته بود آغاز می‌کند و نام آن را «کتابچه میرزاتقی‌خان در حفظ صحت و تنظیف بلاد و طریقه سرایت امراض» نهاده بود. پس از آن پاورقی دیگری از سردبیر در صنایع و نباتات و معادن اصفهان به چاپ رسید. اما یکی از پاورقی‌های برجسته این روزنامه، رساله سیدجمال‌الدین اسدآبادی در ابطال مذهب نیچری‌ها می‌باشد که در یکصدویکمین شماره روزنامه در ۶ رجب ۱۲۹۸ چاپ شد و تا ۴۷ شماره به درازا کشید. میرزاتقی‌خان در ابتدای رساله می‌آورد که سال‌ها خود در فکر بود رساله‌ای در رد «تعلیمات باطله و انتشار قوانین تمدن‌نما که بلمره منافی تمدن و تربیت هستند» بنویسد اما اشتغالات مانع او می‌شدند تا «حکیمی دانشمند و سلیم الذوق» رساله‌ای نوشت و به چاپ رساند و اکنون به روزنامه رسیده و انتشار می‌دهد. می‌توان گفت مردم ایران به صورت مکتوب ابتدا از طریق این رساله با اندیشه‌های سیدجمال‌الدین آشنا شدند. بعد از آن پاورقی‌ها بیشتر حالت ترجمه دارند که تاریخ جنگ مشرق‌زمین و تاریخ دولت قدرتمند روس، آخرین پاورقی‌های روزنامه‌اند.

درباره ستون‌های روزنامه این نکته گفتنی است که مقالات طولانی و ارزشمندی در چند سال نخست روزنامه در آن به چاپ می‌رسید که نمونه‌ای از آنها مقاله حکیم‌باشی در تشریح انواع آزادی است که با نام «حریت و جمهوریت» در شماره ۱۴ و ۱۳ سال ۱۲۹۶ به چاپ رسید. کتابچه یکی از دانش‌وران وطن که حاوی مقالات بسیار وزینی بود، در سال

۱۲۹۹ در نزدیک به ۳۰ شماره روزنامه به چاپ رسید و زوایای مختلف اقتصادی و اجتماعی ایران آن روز را بررسی می‌کرد و امضاء محمود افشار سردبیر بعدی روزنامه را داشت. همچنین سلسله مقالات دیگری از محمود افشار درباره تربیت که در شماره‌های ۱۶۷ تا ۲۰ آمد، حاوی گزارش‌هایی است از مدارس و اوضاع منطقه جلفاکا به بهانه بازدید ظل‌السلطان از آنجا در جای جای روزنامه به چشم می‌خورد. گزارش‌های دیگری نیز از آثار و اکتیبه تاریخی اصفهان و تعمیراتی که به دستور حکومت در آنها ایجاد می‌شد در روزنامه دیده می‌شود. مقاله مفصلی نیز راجع به آبله کوبی و لزوم آن از اعتضادالسلطنه در ۷ شماره در ۱۲۹۸ به چاپ رسید. دیگر مطالب چاپ شده در روزنامه عبارتند از: کتابچه‌ای از اوضاع دارالقون تهران در ۱۲۹۷، بحثی از امور سیاسی جهان در سال ۱۳۰۴، شرح ساختن گاری آتش در ۱۲۹۷، بحث طبی راجع به ضیاء در سال ۱۳۰۵ و... و ده‌ها مقاله مفصل چند قسمتی دیگر.

از ستون‌های دیگر که قابل ذکر بوده و در تحقیقات اقتصادی - اجتماعی مفید است، می‌توان به ستون قیمت اجناس در شهر اصفهان و شهرهای دیگر حوزه حکومت ظل‌السلطان اشاره کرد و این اخبار را انجمن تجار اصفهان به روزنامه می‌دادند. ستون دیگر تعداد بیماران در طول یک ماه و نوع بیماری آنها در شهر اصفهان است که انجمن طبیه اصفهان تهیه این ستون را برعهده داشت، ستون دیگر تعداد افراد متوفای اصفهان در یک ماه و بیان علت فوت آنها است که از سوی غسالان به روزنامه داده می‌شد.

کارگزاران روزنامه

میرزا تقی‌خان حکیم‌باشی حق بزرگی بر روزنامه فرهنگ داشت. با یقین می‌توان گفت که او شاهزاده را در راه انداختن روزنامه فارس و فرهنگ تشویق و ترغیب کرده است. چنان‌که خود در اولین سرمقاله



فرهنگ نوشت ۱۰ سالی است که با ظل السلطان ملازم است. درباره سابقه او در فرهنگ نامه‌ای از یکی از دوستان همکلاسی او آمده که در دارالفنون «گاهی به ترجمه کتب می‌پرداختید و زمانی به نقشه‌کشی و عکاسی مشغول می‌شدید، چیزی به نوشتن قوانین عدلیه و موازنه کودها [قوانین] اهتمام کردید، گاهی از طبیعیات و الهیات سخن می‌راندید»^{۶۶} این خود روح جست‌وجوگر و دانشجوی میرزا تقی‌خان را نشان می‌دهد. محیط طباطبایی از جهت مایه علمی و استعداد قبول افکار تازه، میرزا تقی‌خان را با افرادی چون اعتمادالسلطنه نیز قابل مقایسه نمی‌داند.^{۶۷}

■ در سال ۱۲۹۴ روزنامه فرهنگ منتشر شد و دو سال بعد از آن روزنامه اطلاع با آن که زیر نظر اداره انطباعات به چاپ می‌رسید با احساس نیاز به روزنامه غیررسمی، خود را به «کلی از قید رسمیت» خارج اعلام کرد و در لوح روزنامه آن را چاپ کرد.

■ فرهنگ روزنامه‌ای غیررسمی محسوب می‌شود و در فضایی متولد شد که ذهن اندیشمندان داخلی به شدت به آن نیاز داشته است.

می‌کنیم که او آزادی و تکررگویی در حوزه اندیشه را از این نظر که منتهی به نزاع و از بین رفتن امنیت می‌شود رد می‌کند و تنها مرجع را قوانین شرعی می‌داند و از این جهت تمام دین‌ها را یکسان می‌پندارد. میرزا تقی‌خان که محیط طباطبایی او را کاشانی می‌داند به بیماری روماتیسم مبتلا بود و گاه تا سرحد مرگ پیش می‌رفت^{۷۶} و سرانجام بعد از ۷ سال سردبیری فرهنگ، در ۱۳ رجب ۱۳۰۳ به علت بیماری استقساء جان سپرد.^{۷۷}

محمود افشار: در ابتدای کار وقتی میرزا تقی‌خان به همراه ظل السلطان عازم تهران می‌شد یا به مأموریتی می‌رفت، میرزا محمدعلی منشی را به جای خود می‌گمارد.^{۷۸} اما با مرگ میرزا تقی‌خان، ظل السلطان شخصی به نام محمود افشار را لقب سرهنگی داد و به سردبیری روزنامه گمارد.

محمود افشار که محیط طباطبایی او را از منشیان دستگاه ظل السلطان

باید اشعار او در آن به چاپ می‌رسیده، شعری از او مشاهده نکرده است. در حالی که همکار او عبدالرحیم افسر در مناسبت‌های مختلف در فرهنگ اشعار خود را به چاپ می‌رساند. نکته جالب دیگر آن‌که با وجود این که طباطبایی بنا به نقل قولی فرهنگ را «می‌گسار قهاری» می‌داند.^{۷۹} اما در جای جای مقالات او علائم دینداری و دفاع از اندیشه‌های مذهبی دیده می‌شود. مثلاً در شماره ۱۱۰ آورده که «هیچ تدبیری برای انتظام امور جمهور بهتر از ترویج قواعد مذهبی و استحکام قوانین ادیان نیست» او بعد از این که قوانین پارلمان‌ها را برای این کار رد می‌کند از سلاطین و حکام می‌خواهد «حتی‌المقدور قواعد مذهبی را ترویج نموده و عموم مردم را در پیروی قوانین احکام و شرایع خودشان مجبور نمایند، هر کس به هر شریعتی که باشد»^{۷۵} شرح اندیشه‌های او را به بخش‌های دیگر مقاله واگذار می‌کنیم. فقط این نکته را یادآوری

مراتب علمی میرزا تقی‌خان را می‌توان از مقالات متعدد او در علوم مختلف تشخیص داد. خود می‌گوید؛ چندسال پیش از طرف ظل السلطان مأمور شده، معادن اطراف اصفهان را شناسایی کنند.^{۶۸} او رساله‌ای هم در مضرات مسکرات نوشته است.^{۶۹} درباره مقالات علمی او در پاورقی‌ها ذکری رفت. همچنین مقالات تریبیتی متعددی در روزنامه به چاپ می‌رساند که یکی از آنها در لزوم توجه به مدارس جدید و یا تغییر القبا است.^{۷۰} اما یکی از عمده‌ترین کارهای میرزا تقی‌خان مقالات و سفرنامه‌های جغرافیایی است که شرح بعضی از آنها در روزنامه آمده است و شرح برخی از آنها در جاهای دیگر، مانند گزارش او از اوضاع شهر بوشهر در کتاب اسناد نو یافته.^{۷۱} به خاطر همین خدمات و نقشه‌هایی که در سال ۱۲۹۹ کشید و به حضور شاه برد، شاه او را به درجه سرتیپ دومی منصوب کرد.^{۷۲} او حکیم‌باشی ظل السلطان بود و وقتی که در اصفهان به دستور ظل السلطان و تشویق او انجمن طبیه شامل ۴۶ نفر از پزشکان اصفهان تأسیس شد، ریاست آن را طبعاً او بر عهده گرفت.^{۷۳} میرزا تقی‌خان بنا به قول محیط طباطبایی اهل شعر نیز بوده و تخلص شعری خود را «فرهنگ» نهاده بود اما نگارنده در روزنامه فرهنگ که قاعدتاً

می‌داند،^{۷۹} از آغاز حیات روزنامه با آن همکاری می‌کرد و مقالات سودمندی با امضای خود برای روزنامه می‌فرستاد. نخستین سلسله مقالات او به نام «کتابچه» یکی از دانشوران وطن» که امضای او را داشت، در سال ۱۲۹۹ در روزنامه منتشر شد. فرهنگ او را وقایع‌نگار اردوی نظامی و مترجم مخصوص زبان انگلیسی می‌داند.^{۸۰} در خبری ظل السلطان ترجمه کتاب تاریخ دولت عثمانی از ترکی به فارسی را به او سپرده است^{۸۱} و پس از سردبیری فرهنگ او را چنین معرفی می‌کند «میرزا محمودخان مترجم مدت‌ها در ممالک غریبه تحصیل علوم و فنون‌السنه کرده و استحقاق روزنامه نویسی ایشان مسلم بود»^{۸۲} در واقع در چند سال آخر عمر میرزاتقی خان مقالات محمود افشار در روزنامه جای ممتاز و خاصی داشت. با سردبیری محمود افشار نخستین تغییر محسوس، آن بود که روزنامه به مدت سه سال هفته‌ای دو نسخه چاپ می‌شد و برنامه‌های بلندمدت‌تری که یکی از آنها آوردن دستگاه چاپ جدید از خارج و افزایش تیراژ و تعداد صفحات روزنامه بود در دستور کار اداره فرهنگ قرار گرفت.^{۸۳} از نظر کیفی ذکرالقاب و عناوینی که میرزاتقی خان از همان ابتدا در حذف آن کوشیده بود به روزنامه راه یافت و حجم زیادی از اخبار روزنامه به مدایح و ستایش‌های بیجا اختصاص یافت، اخبار نظامی جای ویژه و حجیمی در روزنامه پیدا کردند و این اخبار شامل ساختن سربازخانه‌ها، حرکات و تمرین‌های قشون، معرفی صاحب منصبان خارجی قشون و چاپ نامه‌های صاحب منصبان و... بود. این امر به این علت بود که محمود افشار پیش از این خود یک نظامی و خبرنگار اردو بوده است. و با آمدن او به روزنامه نظامیان که گویا از مدیریت سابق دل‌خوشی نداشتند اقبال زیادی به روزنامه نشان دادند و این یکی از دلایل بالا رفتن تیراژ روزنامه بود. این مسأله را می‌توان از

نامه «صاحب منصبان افواج سواره فتح» به روزنامه فهمید که «... ما سابقاً در این روزنامه از وقایع داخلی به غیر از نزول و صعود درجات گرما و قیمت جنس دیگر چیزی نمی‌دیدیم الان می‌بینیم که روزنامه محترمه فرهنگ از هر شعبه امور ملکی و لشکری به ما خبرها می‌دهد»^{۸۴} محمود افشار از نظر فکری یک روشنفکر نظامی لائیک بود که در زمان او دیگر از مقالات دینی خبری نبود. به یاد داشته باشیم که محمود افشار همان کسی است که چهار سال پیش مقاله‌ای در آموزش و تربیت زنان به چاپ رساند. سخنی که در زمان خود در شأن یک دیندار نبود.^{۸۵} با همه اینها کیفیت روزنامه در زمان پنج ساله سردبیری او دستخوش فشارهای خارجی بود که سپس به آن خواهیم پرداخت.

عبدالرحیم افسر

در پایان تمام نسخه‌های روزنامه نام محرران یعنی عبدالرحیم افسر آمده است. او بنا بر قول محیط طباطبایی پسر میرزا مسکین اصفهانی شاعر بوده است که به خط نستعلیق روزنامه را می‌نوشت. این شخص اهل شعر نیز بوده و بنا بر مناسبت‌های مختلف اشعاری از خود در روزنامه به چاپ می‌رساند و «افسر» تخلص می‌کرده است. از دیگر کارگزاران روزنامه ابراهیم باسمه‌چی است که در همان سال دوم، خیر کلاهبرداری و فرار او به تهران چاپ شد.^{۸۶} در سال ۱۳۰۵ نام اشخاص دیگری چون میرزا فتح‌اله و آقا محمد رفیع هم در فهرست کارکنان روزنامه به چشم می‌خورد که احتمالاً کارگر چاپخانه بوده‌اند.^{۸۷}

سیر حیات روزنامه

چنان که گفتیم در سال اول، روزنامه تنها ۲۹ مشترک داشت که در شماره ۲۴ نام آنها آمده است. با نگاهی به این لیست تیپ فکری مخاطبین اولیه فرهنگ را

می‌توان حدس زد. مثلاً در تهران ۲ نفر از وزرای دولت ناصری، مدیر اداره تلگرافیه، دکتر تولوزان، خزانه‌دارسفارت روس، رئیس مدرسه دارالفنون، رئیس دارالطبایع‌های ایران، رئیس خط تلگراف انگلیس و منشی سفارت عثمانی خریدار روزنامه بودند و یا در اصفهان نیز مدیران مدارس جلفا و معلمان آنها نخستین مشتریان بودند. در خارج از کشور نیز مدیران روزنامه‌های اختر، مفرح‌القلوب، السلام، کوكب‌المصری و مرآت شرقی خریدار روزنامه بودند. [که البته طبق قرارهای آن روز به طور متقابل وکالت روزنامه‌های یکدیگر را نیز برعهده گرفته بودند].

مشتریان فرهنگ در یک تقسیم‌بندی کلی سه دسته بودند. نخستین و مهم‌ترین دسته چنان‌که خود نیز در جایی معترف است «متعلق به امورات دولتی و دیوانی هستند»^{۸۸} بعد از آن خارجیانی هستند که در ایران ساکن و مشغول به کار هستند و ارزش روزنامه را می‌شناسند و بنا به نیازهای شغلی یا شخصی در پسی روزنامه‌هایی بوده‌اند که آنها را با جامعه ایران بیشتر آشنا کنند. بعد از آن تجار هستند که به واسطه ارتباط با خارج، قشر روشن‌اندیش جامعه آن روز محسوب می‌شدند و بعداً به یکی از پایه‌های انقلاب مشروطه تبدیل شدند. اما از میان طبقه با سواد شهری هیچ‌کدام از روحانیون لااقل تا آن زمان، مشتری فرهنگ نبوده‌اند و ارتباط بسیار ضعیفی نیز با آن روزنامه داشته‌اند چنان‌که نگارنده تنها در یک جا مشاهده کرد که نامه‌ای از یک روحانی در فرهنگ به چاپ رسیده است. از سیدمحمد کاشانی نامی که تحسین مدارس جدید است.^{۸۹} چنان که گفتیم در نیمه دوم عمر فرهنگ این روزنامه چنان مورد استقبال قرار گرفته بود که هفته‌ای دو شماره و ماهی شش هزار نسخه به چاپ می‌رسید که تیراژ آن برای هر نسخه ۷۵۰ عدد است.^{۹۰} فرهنگ به سرعت مورد اقبال

روزنامه‌های خارجی قرار گرفت چنان که نخستین شماره آن در دوم جمادی‌الاول ۱۲۹۶ به چاپ رسید و در ۲۶ جمادی‌آخر در روزنامه اختر خیر انتشار و تبریک نخستین شماره آن آمده است^{۱۱} و در یک رجب همان سال روزنامه مفرح‌القلوب بمبئی شرحی از آن به چاپ می‌رساند البته گویا فرهنگ خود نسخه‌هایی از روزنامه‌اش را برای این روزنامه‌ها فرستاده بود.^{۱۲} جالب است بدانیم روزنامه ایران نخستین بار در ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۶ یعنی ۶ ماه بعد خبر انتشار فرهنگ را به چاپ رساند و آن را «خجسته صحیفه» نامیده است^{۱۳} و پس از آن این دو روزنامه دیگر یکدیگر را نمی‌شناختند. در حالی که اختر و دیگر روزنامه‌های چاپ هند دائماً در فرهنگ انعکاس دارند و گزارش و تحلیل‌های آنها مورد نقد و ارزشیابی فرهنگ قرار می‌گیرد و بالعکس.

دو عامل بر روند چاپ روزنامه اثر مستقیم داشت. نخست حوزه انتشار روزنامه با حوزه حکومت ظل‌السلطان ارتباط داشت. چنان که می‌دانیم وقتی در ۱۲۹۶ فرهنگ به چاپ رسید ولایات بروجرد و گلپایگان، خوانسار و یزد جزو حکومت ظل‌السلطان بودند، اما همچنان ولایات دیگر به آن اضافه می‌شدند. تا سال ۱۳۰۰ که حکومت ظل‌السلطان به اوج خود رسید. کارگزاران حکومتی ظل‌السلطان در این منطقه وسیع خواستار کسب اخبار مرکز، اصفهان و حاکم خود ظل‌السلطان بودند. همچنین اخبار ولایات خود را برای فرهنگ می‌فرستادند و از خواندن آن لذت می‌بردند و حتی شاید با خواندن فرهنگ و اشتراک آن در فکر به دست آوردن وجهه و ترفیع مقام خود در آن تشکیلات بوده‌اند و در فاصله سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ که تیراژ روزنامه به ۷۵۰ می‌رسد و به هفته‌ای ۲ نسخه افزایش می‌یابد چرا که سیل اخبار از آن ولایات به سوی روزنامه سرازیر می‌شود و حتی روزنامه را به فکر افزایش صفحه می‌اندازد. در همین روزگار طلایی است که

ظل‌السلطان در گزارشی در فرهنگ عنوان می‌کند که ۱۱ ولایت و ۳۰ هزار مستخدم زیر نظر دارد.^{۱۴} گفتنی است فرهنگ در ذکر اخبار خود از این ولایات که آنها را «ادارات» می‌نامد به نقل از وقایع‌نگار خود گزارش می‌دهد.

اما از مشخصات حکومت استبدادی، فراز و فرودهای ناگهانی افراد است حتی اگر پسرشاه باشد. در سال ۱۳۰۵ ظل‌السلطان تنها حاکم اصفهان شد و طبعاً تعداد خریداران فرهنگ به شدت کاهش یافت. پس از حکومت ظل‌السلطان، اخبار ولایات دیگر به چاپ نمی‌رسید و روزنامه در سال ۱۳۰۶ فقط هفته‌ای یک شماره چاپ می‌شد.

تا سال ۱۳۰۵ روزنامه فرهنگ از حمایت‌های ظل‌السلطان و شاه بهره‌مند بود. مثلاً زمانی که قرار شد روزنامه، هفته‌ای دو نسخه چاپ شود و هزینه آن بالا رفته بود، ظل‌السلطان بنا به گفته سردبیر - چون راضی به افزایش قیمت نبود سالی ۸۰۰ تومان به اداره فرهنگ کمک می‌کرد.^{۱۵} یا در ابتدای همان سالی که ظل‌السلطان سقوط می‌کند پانصدمین شماره فرهنگ از چاپخانه بیرون می‌آید و به این بهانه ظل‌السلطان نامه تشکرآمیزی به مدیر روزنامه فرهنگ می‌نویسد و ۲۲۶ تومان اضافه‌موجب برای کارگزاران روزنامه حواله می‌کند.^{۱۶}

شاه نیز در دست‌خطی که در سال ۱۳۰۲ به روزنامه می‌فرستد از روزنامه تعریف می‌کند که «از حیث خط و کاغذ و چاپ و اخبار مفیده بسیار مطبوع و ممتاز شده و... مدیر و مباشر فرهنگ را از طرف ما تحسین کنید»^{۱۷} اما سقوط ظل‌السلطان اوضاع فرهنگ را نیز آشفته کرد چنان که تا سال ۱۳۰۸ دیگر ظل‌السلطان سرخورده شده بود و توجه چندانی به روزنامه نمی‌کرد و همین شعله روزنامه را خاموش کرد به گونه‌ای که ظل‌السلطان بعد از فرهنگ با آن که ۱۷ سال حاکم اصفهان بود دیگر به فکر تأسیس روزنامه نیفتاد. اما عامل مهم‌تری که به کیفیت

روزنامه به شدت ضربه زد، سخت‌گیری‌هایی بود که به نسبت به روزنامه اعمال می‌شد و گه‌گاه جلوه‌هایی از آن را در روزنامه می‌توان مشاهده کرد. نخستین شکواییه سردبیر در بیست و چهارمین شماره روزنامه به چاپ رسید. او در این گزارش ابتدا برای مقایسه، لیستی از روزنامه‌های چاپ پاریس را با میزان تیراژ آنها ارائه می‌دهد که شامل ۲۱ روزنامه است و تیراژهایی در حدود ۲۰۰ هزار نسخه تا پایین‌تر را نشان می‌دهد و سپس به اوضاع مطبوعات ایران توجه می‌کند که در ایران با وجود توجه شاه «هنوز یک روزنامه به شرکت اهالی دائر نشده و روزنامه‌های ایران منحصر است به یک روزنامه ایران که [شاه] به نفس نفیس مبارک تمام مخارج سالیه آن را می‌دهد»^{۱۸} سپس ادامه می‌دهد که فرهنگ در اصفهان به چاپ رسیده اما «هنوز بیش از چند نفر از ادبا و دانشمندان و بخردان ارجمند... دیگری روزنامه فرهنگ را مخصوصاً مشتری نشده‌اند... چه بسیارند کسانی که بطبع صحیفه فرهنگ رشک برده به عوض معاونت و مشارکت در ابطال این اداره مهتمه و تعطیل این جریده کوشش می‌نمایند»^{۱۹} سپس از دوستان و همقطاران نظامی و غیرنظامی خود شکوه می‌کند که خود را با تمدن دانسته اما وقتی روزنامه فرهنگ به دست آنها می‌رسد «در کمال تفر و اکراه قبول می‌کنند».

این شکواییه گویا در پاسخ روزنامه اختر نوشته شد. از همان ابتدای کار فرهنگ موانع و زنجیرهایی را که بر سر راه اطلاع‌رسانی روان او وجود داشت تشریح می‌کند «البته بر جناب مدیر اختر مجهول است که برای نوشتن اخبار این خاکسار چه رنج‌ها می‌برم تا دو سطر بنویسم که مورد کراهت هیچ یک از طبقات اصناف مردم از عامه و خاصه نشود»^{۲۰} معلوم می‌شود تنها حکومت به اخبار و گزارش‌های فرهنگ معترض نبوده است بلکه اصناف و طبقاتی هم از مردم به آن خرده می‌گرفتند. جالب است بدانیم در سال

۱۲۹۸ مدیر روزنامه با شرح این‌که «اگر چه مدیر و منشی فرهنگ را در تقریر و تحریر بعضی از مطالب هنوز حریت و اختیاری چنان که باید و شاید نیست»^{۱۰۱} ادامه می‌دهد که ظل السلطان به آنها آزادی داده که اگر چیزی خلاف «قواعد مدنیت و لوازم رفاه عامه و انتظام و رعیت داری در ادارات حکومتی من مشاهده کنند» بی‌هیچ ترسی آنها را بنویسند تا به اصلاح آن اقدام شود و ما هرگز «کدورت و برودتی» از این امر نداریم.^{۱۰۲}

فرهنگ در آغاز هر سال از حیات روزنامه شرحی از کارکرد مشکلات خود می‌آورد. در سال ۱۳۰۷ که چهاردهمین سال کار اداره فرهنگ است، می‌نویسد «اگر چه در عالم انطباعات هنوز، فرهنگ به آن درجه که مطلوب ترقی خواهان و دانش‌پژوهان است واصل نگردیده... لیکن موانع چندی در راه داریم که اهل بصیرت و انصاف بی‌آن‌که به تفصیل و تشریح آن موانع بپردازیم» ملتفت گردیده ما را معذور می‌دارند.^{۱۰۳} اما فشارها بر فرهنگ به درجه طاقت‌فرسایی رسیده بود. دوباره ناچاریم به مقدمه مقاله برگردیم و این‌که اغلب منابع به سخت‌گیری‌ها و تنفر شدیدی اشاره کرده‌اند که شاه نسبت به خارج و هر چیز نویی که در او به وجود آمده بود داشت و این راه هم می‌توان یکی از عوامل فشار بر فرهنگ در این اواخر دانست. جالب است بدانیم شماره نخست روزنامه قانون خشم شاه را بسیار برانگیخت چرا که به براندازی حکومت ناصری معتقد بود نه اصلاح آن، این شماره در اول رجب سال ۱۳۰۷ چاپ شد. به هرحال فشار بر فرهنگ آنقدر زیاد شد که در سه سال آخر عمرش اخبار داخلی بسیار اندکی را به چاپ می‌رساند و اگر هم خبری داشت راجع به اصفهان و بسیار عمومی بود و مقالات طولانی هم از آن رخت بر بسته بود. آخرین و تأثیربرانگیزترین شکوائیه در سال آخر در شماره ۷۲۸ به چاپ رسید. در ابتدای این گزارش آمده است که در کشورهای اروپایی اگر یک هفته انتشار

روزنامه متوقف شود آنجا مثل خانه‌ای بدون چسراغ است. چرا که روزنامه‌ها «اساس و بنیان مدنیت و تعطیل اوراق اخبار، بنیان مدنیت را متزلزل می‌سازد»^{۱۰۴} از این جمله معلوم است چقدر تعطیلی روزنامه برای فرهنگ دوستان، دشوار بوده است. بعد اضافه می‌کند که فرهنگ همین روش اعتدال را پیش گرفته و به نصایح روزنامه‌های پارسی زبان هند گوش نکرده که می‌خواهند «کاسه را از آتش گرم‌تر به قلم بدهند»^{۱۰۵} فرهنگ بر خود می‌بالد که به خاطر همین رویه از آفت تعطیل دور بوده و عرصه را برای جولان قلم دانشوران آینده حفظ کرده است و در ادامه پاسخ ما را می‌دهد که چرا به اخبار و مسائل داخلی بی‌اعتنا شده بود «هم‌عصران از این‌که [فرهنگ] در سیاست داخله مداخله نمی‌کند معذورش داشته محقق بدانند که روزی خواهد آمد که در سایه [شاه] کار تمدن در این مملکت چنان رواج بگیرد که صدها روزنامه تنها کفایت انتشار امورات سیاسی ملک را نداشته باشند»^{۱۰۶} می‌شود از لابه‌لای این کلمات درد نویسنده و معنی سکوت تلخ او را احساس کرد و فهمید چرا مدت‌ها راجع به مسائل داخلی مَهر خاموشی به دهان زده است. پس از این شکوائیه، روزنامه عمر زیادی نمی‌کند. آخرین شماره موجود در مجموعه اهدایی صارم‌الدوله به دبیرستان صارمیه، شماره ۷۶۴ به تاریخ ۲۱ رمضان ۱۳۰۸ است و البته در آن خبری از تصمیم برای تعطیلی روزنامه دیده نمی‌شود. گمان نمی‌کنم عمر روزنامه به سال ۱۳۰۹ رسیده باشد چرا که در مجموعه میکروفیلم‌های کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران و کتاب‌خانه ملی نیز وضع به همین گونه است.

نکته‌ای که باید پژوهشگر روزنامه فرهنگ از آن آگاه باشد، اشتباهی است که محرر روزنامه در اعلام مدت عمر روزنامه کرده است. می‌دانیم که نخستین شماره روزنامه در ۲ جمادی‌الاول از چاپخانه به‌درآمد بنابراین سالروز تولد روزنامه،

این تاریخ است. اما روزنامه تاریخ‌های دیگری را به عنوان پایان سال کاری و آغاز سال جدید اعلام می‌کند. همین امر باعث شد با وجودی که حدود ۱۲ سال و سه ماه عمر روزنامه بود گردانندگان روزنامه در بیان سال‌کاری روزنامه به عدد ۱۶ برسند به عنوان مثال در ۱۸ رجب ۱۳۰۶ (شماره ۶۴۸) بدون هیچ توصیفی عدد ۱۳ بر لوح روزنامه می‌آید که به معنی ورود به سال سیزدهم است. با کمال تعجب ۶ ماه بعد یعنی آغاز سال قمری، محرر روزنامه را به اشتباه انداخته و آن را با سال کاری روزنامه یکی فرض کرده و در ۲ محرم ۱۳۰۸ (شماره ۶۷۷) اعلام می‌کند «امسال ۱۴ سال قمری است که مشغول به کار هستیم» آغاز سال پانزدهم باز هم در ۵ محرم ۱۳۰۸ (شماره ۷۲۸) اعلام می‌شود اما به ناگهان ۸ ماه بعد در ۲۲ شعبان ۱۳۰۸ (شماره ۷۶۰) لوح روزنامه به عدد ۱۶ می‌رسد و شرح مفصل هر ساله نوشته می‌شود که «این سال شانزدهم است که جریده فرهنگ برقرار است...»

رابطه روزنامه فرهنگ با روزنامه اختر

فرهنگ در چهارمین سال تولد اختر از چاپخانه خارج می‌شود و از نظر شکل و محتوا بسیار از آن متأثر است. به طوری که استاد محیط طباطبایی معتقد است «روزنامه فرهنگ اصفهان... نخستین انعکاسی از تابش اختر اسلامبول بود»^{۱۰۷} رابطه اختر و فرهنگ در طول این مدت صمیمانه و خوب بود طوری که گفتیم این دو وکالت یکدیگر را پذیرفته بودند. اختر نخستین روزنامه‌ای است که خبر چاپ فرهنگ را یک ماه بعد منتشر می‌کند و به او تسبیک می‌گوید و اتفاقاً همین تعریف‌های اختر موجب می‌شود بسیاری از کسانی که اختر را مطالعه می‌کرده‌اند، بر وجود فرهنگ آگاه شده و مشترک آن شوند. نمونه آن یکی از مشترکاتی است که روزنامه فرهنگ را از «مندله پایتخت برما» پیدا می‌کند.^{۱۰۸} اختر در سومین سال عمر فرهنگ آن

را «سرامد و بهترین روزنامه‌های فارسی» می‌نامد^{۱۰۹} و روزنامه فرهنگ اختر را به این صفت می‌ستاید که «اگر منشی آن با دبیر فلک لاف همسری زند سزد»^{۱۱۰} اما یکی از اختلاف‌های همیشگی بین این دو روزنامه آن بود که فرهنگ از این که اختر با صراحت و بی‌پرده انتقاد می‌کند و معایب حاکمیت را بیان می‌کند - چه به ظاهر و چه واقعی - بر می‌آشفت و اختر را نصیحت می‌کرد که «در مملکت ما ملاحظات بسیار در کار است اظهار اصلاحات اگر لازم شود به عبارات بسیار خوب و مناقص را با اشارات بسیار زیبا باید ادا نمود، پلیتیک بخصوص نسبت به اخبارنگاری و روابط با خارجه و مصالح داخله مملکت شایسته دقت کامله» است^{۱۱۱} و اظهار عقیده می‌کند که روزنامه‌های فارسی و عربی که در حوزه کشورهای اسلامی چاپ می‌شوند باید به جای نشان دادن نقص‌ها به یکدیگر، برای نزدیک کردن و ایجاد اتحاد در کشورهای اسلامی بکوشند.^{۱۱۲} اتفاقاً همین نوع انتقادهای روزنامه‌های دیگر چون اطلاع و ناصری نسبت به اختر داشتند.

فرهنگ و تاریخ مطبوعات

چنان‌که گفتیم روزنامه فرهنگ ارتباط گسترده و تبادل اطلاعات فراوانی با روزنامه‌های داخل و خارج کشور داشت به همین سبب تحولات مطبوعاتی عصر خود را به خوبی منعکس کرده است و از آن اطلاعاتی به دست می‌آید که در کتب تاریخ مطبوعات ایران کمتر به چشم می‌خورد از آن جمله:

در سال ۱۲۹۹ گزارش می‌دهد که روزنامه‌ای به نام «دانش» وابسته به مدرسه دارالفنون تهران به چاپ می‌رسد.^{۱۱۳}

در سال ۱۲۹۷ راجع به روزنامه «تبریز» شرح می‌دهد که چند ماهی در تبریز روزنامه‌ای به همین نام منتشر می‌شد و چند نسخه از آن به داره فرهنگ هم رسید ولی مدتی متوقف شد و اکنون شماره جدیدی از همان روزنامه به اداره

فرهنگ رسیده که شماره ۱ به خود گرفته است.^{۱۱۴}

در سال ۱۲۹۷ از انتشار و دریافت شماره نخست روزنامه‌ای به نام «تجارت» زیر نظر نایب‌السلطنه (کامران میرزا پسر ناصرالدین‌شاه) خبر می‌دهد.^{۱۱۵}

جالب‌تر از همه آن‌که در سال ۱۳۰۲ خیر می‌دهد که شماره نخست یک روزنامه فرانسوی زبان به نام «اِشودپرس» که زیر نظر صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه بعدی) در تهران به چاپ رسیده، به دفتر روزنامه فرهنگ ارسال شده است.

تحقیق بیشتر درباره روزنامه‌های فوق‌الذکر را به پژوهشگران تاریخ مطبوعات می‌سپاریم.

فرهنگ و ظل‌السلطان

فرهنگ نقشی را در رابطه با ظل‌السلطان ایفا می‌کرد که در تاریخ ایران وزرای خسردمند و کاردانی چون بوذرجمه‌ور، خواجه‌نظام‌الملک، خاندان جوینی و... برعهده داشتند یعنی در دستگاه حکام مقتدر با حفظ بعضی ضوابط و قوانین آن تشکیلات که یکی از آنها ذکر بعضی تملقات و خوش‌خدمتی‌ها بود، سعی می‌کردند با زبانی قابل فهم برای آن حاکم، او را به انجام امور خوب تشویق کنند و از بدی‌ها دور نمایند. چنان‌که گفتیم فرهنگ نخستین بار آرزو کرد مدارس جدید در اصفهان تأسیس شود و چنین نیز شد،^{۱۱۶} فرهنگ درخواست کرده بود مجلس تجارت و صنایعی در اصفهان تشکیل شود،^{۱۱۷} هم انجمن معارف^{۱۱۸} و هم انجمن تجار در اصفهان^{۱۱۹} به دستور ظل‌السلطان تأسیس شدند. در تشکیل انجمن طبیه، میرزا تقی‌خان به صراحت می‌گوید که تشویق او موجب صدور فرمان تشکیل آن بود.^{۱۲۰} از سوی دیگر به وجود آمدن این انجمن‌های صنفی و خصوصاً انجمن معارف که نظام‌نامه آن را فرهنگ چاپ کرده بود، جز تشکیل جلسات و تصمیمات اتخاذ شده را نیز در فرهنگ شرح می‌داد نشانه قدرت گرفتن

تشکیلات غیردولتی در ایران است.

فرهنگ شرحی درباره لزوم تأسیس مدارس ابتدایی و چاپ کتب مفید برای کودکان می‌نویسد.^{۱۲۱} چندی بعد خبری چاپ می‌شود مبنی بر این که دولت مکتب‌داران و متعلمین آنها را به صورت دوره‌ای مورد سنجش و امتحان قرار می‌دهد.^{۱۲۲} خلاصه چنان این شاهزاده را که اکثر منابع از سنگدلی و قساوت قلبش سخن گفته‌اند به دنیای تمدن وارد می‌کند که در همان سال اول ظل‌السلطان نامه‌ای می‌نویسد که هر کس شکایتی دارد نزد من یا عمال حکومت به عمارت کاج بیاید.^{۱۲۳} یا آن‌که حکمی از ظل‌السلطان چاپ می‌کند که هیچ کدام از فراشان حکومت نمی‌توانند متعرض کسی شوند مگر آن که «بلیت مخصوص ممه‌ور به مهر دیوانخانه» را نشان دهند.^{۱۲۴} دو سال بعد ظل‌السلطان از فرهنگ خواهش می‌کند «از تمجید اعمال و محاسن و خیالات ما صرف نظر» کنید.^{۱۲۵} چند سالی بعد ظل‌السلطان نامه‌ای چاپ می‌کند که هر کدام از ۳۰ هزار مستخدم من در ۱۱ ولایت حکومتم اگر مقرریش کامل داده نشده یا عقب افتاده شخصاً به من مراجعه کند یا به اداره فرهنگ اطلاع دهد تا حق او استیفا شود.^{۱۲۶} در باب گسترش صنایع داخلی هم فرهنگ گزارش می‌دهد که ظل‌السلطان دستور داده است همه ملزومات قشون - خصوصاً لباس - واردات تابعه باید از محصولات داخلی تهیه شود.^{۱۲۷}

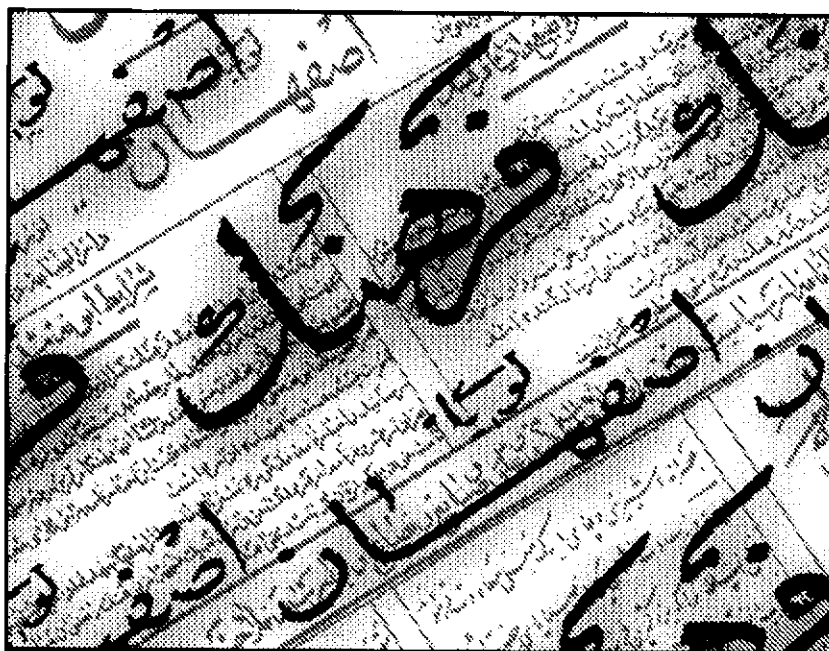
آنچه یک مورخ تاریخ را به شگفتی وامی‌دارد، نصیحت‌نامه بلندی است که یکی از دوستان میرزا تقی‌خان به نام فضل‌بن رضوان خطاب به ظل‌السلطان چاپ می‌کند که «برای انتظام داخله حکومت خود با زیردستان عقیده مروت و نصفت را مرعی و خدام را همواره تشویق کنید... در اصلاح امور خودپسند نباشید... مفسدان، زبان چرب و شیرینشان دراز و حسودان، دهان آژشان باز است.^{۱۲۸}

«احکام خود را بر وفق مشاوره حکما و خردمندان» صادر کند.^{۱۳۲}

□ مسأله مهمی که فرهنگ بسیار درباره آن سخن می‌گفت تعلیم و تربیت و ایجاد مدارس است. راجع به تربیت چنان که گفتیم در سال ۱۲۹۹ محمود افشار سلسله مقالات ارزشمندی را به چاپ رساند. حتی کار را به آنجا رساند که در لزوم تعلیم و تربیت زنان سخن گفت، سخنی که در زمان خود نوعی بدعت بود.^{۱۳۳} اما راجع به تأسیس مدارس، با هر بهانه‌ای از جمله خبر تأسیس مدرسه ایرانیان در اسلامبول یا بازدید ظل‌السلطان از مدارس جلفا، شرحی در اهمیت مدارس جدید می‌آورد «اساس سعادت و سبب اعتلای شأن و شرف ملت مدرسه و دبستان‌هاست چه بی‌مدد علم و دانش

هیچ قومی ترقی نکرده و نخواهد کرد... امیدواریم که اولیای دولت ابد آیت در این باب دریغ توجه نفرموده...» و راه حلی که ارائه می‌دهد این است که باید معلمین ایرانی خارج از کشور را استخدام کرد.^{۱۳۴} همچنین فرهنگ دولت را به ساختن کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها تشویق می‌کرد.^{۱۳۵}

□ یکی از محورهایی که فرهنگ توجه دولت و ملت را به سمت آن معطوف می‌کرد اقتصاد بود. «معنی حکومت تنها عبارت از ضبط و ربط و گرفت و گیر مقصرین نیست عمده‌ترین مأموریت‌های حکومت تکمیل و استقرار کار و کسب و منافع داخلی و یافتن منابع ثروت ملی و تربیت قوای عقلیه خلق است... رعیت را تحریض و تشویق نمودن در امر حرفت و صنایع و فراهم آوردن جمیع اسباب و وسایلی که باعث تأمین ترقی و ازدیاد ثروت صحیحه باشد.»^{۱۳۶} البته مردم و بخش خصوصی را نیز به تحرک و فعالیت بیشتر فرا می‌خواند. «خلق گمان برده‌اند که هر کاری را باید دولت و حکومت بکنند حتی اعتقادشان این است که این همه کارخانجات که در فرنگستان به راه افتاده است همه را دولت



لازمه سیاسیة نیز برای ترقی ملک و ملت و جلب منافع و دفع مضار دولت و مملکت بی‌آورد»^{۱۳۷} و مهم‌تر آن که از هر گونه تملق باید دوری کند.

□ فرهنگ در شماره ۱۳ و ۱۴ خود مقاله بلندی به نام «حریت و جمهوریت» دارد که در آن آزادی‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند و نوع اول که آزادی در حقوق عامه و مساوات است را مثبت و نوع دوم آزادی به معنی خودسری و مساوات از قبیل شرکت در اموال را منفی و نوع سوم آزادی عقیده را نیز منفی می‌داند. جالب است بدانیم در نوع اول که حقوق افراد را به دو بخش طبیعی و کسبیه تقسیم می‌کند، همه افراد را در حقوق طبیعی مساوی می‌داند. در نوع دوم آزادی، انتقادهای زیادی از روش سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها - با ذکر این دو و شرح عقاید آنها - می‌کند و نوع سوم را نیز که آزادی لیبرال غربی است نمی‌پسندد چون معتقد است «احتمال قوی می‌رود که این آزادی از حد معینی بگذرد، مولد نتایج ردیه و مایه ویرانی و بی‌نظمی در جهان شود.»^{۱۳۸} در اینجا است که اعتقاد خود را به حکومت مقتدر برای اجرای قوانین شرعی بیان می‌کند. یعنی شخصی که «واجب الاطاعه» باشد و البته

مطالب و مقالات فرهنگ

سیر حیات فرهنگ را مرور کردیم. فرهنگ در عصر خویش چنان درخشید که سیدجمال‌الدین رساله نیچریه خود را برای آن می‌فرستد و حاج سیاح محلاتی گزارش‌هایش را در آن به چاپ می‌رساند.^{۱۳۹}

فرهنگ علاوه بر اخبار مربوطه به حاکمیت و ادارات و دوایر مختلف آن، اخبار زیادی از زندگی روزمره مردم به چاپ می‌رساند، ستون قسمت مواد غذایی و آمار بیماری‌ها و فوت‌شده‌های یک ماه را ذکر کردیم، اما مهم‌تر از آن، آنچه فرهنگ را ممتاز می‌کند مقالات و پاورقی‌های آن روزنامه بود که اکنون راجع به مقالات به صورت گزینشی مطالبی می‌آید تا گوشه‌ای از محتویات روزنامه بر خوانندگان آشکار شود و تکمیل مطلب را به زمانی می‌سپارم که روزنامه فرهنگ نیز چون روزنامه‌های وقایع‌تفاحیه و ایران در زمان ما به طبع رسیده و در دسترس همگان قرار گیرد.

□ فرهنگ در نخستین مقاله، بررسی مسائلی سیاسی روز را وظیفه روزنامه‌نگاری می‌داند که باید علاوه بر «درج مسائل بدیعه جدیدة علمیه، مطالب

ساخته است... حال آن که در فرنگستان دولت به غیر از حفظ حقوق، دیگر کار و وظیفه‌ای در دخل ندارد»^{۱۳۷} او به ثروت‌مندان کشور توصیه می‌کرد شرکت‌های مختلف تأسیس کنند و کارها را به مشارکت هم انجام دهند.^{۱۳۸}

□ توجه به محصولات داخلی «سفرای خارجه برای زینت دادن اتاق‌های خود پارچه‌های ما را انتخاب می‌کنند شما پارچه‌های فرنگستان را ترجیح می‌دهید... برای خدمت به وطن خود بر خود الزام نمایند که تنخواهی را که سالیانه برای تهیه اسباب تجمل خود به خارجه می‌فرستید صرف صنعت‌گران داخله خود کنید»^{۱۳۹}

□ رابطه علم و صنعت: «علم معاون و مددکار صنعت است کسی که صنعت دارد و علم ندارد... ابداً به فکر اصلاح و ترقی و تسهیل کار و صنعتشان نیست، سبب این‌که در اکثر ممالک ما حرفت و صنعت ترقی نمی‌کند همین است تا در این کشور بعضی فنون و علوم مانند حساب و جغرافیا و کیمیای جدید و حکمت طبیعی و هندسه و رسامی و جرتقیل و غیره در میان اهالی ما تعمیم نیابد ممکن نیست که حرفت و صنعتمان از این حال توقف خلاصی جوید»^{۱۴۰}

□ توجه به صنعت: «فرنگیان به یاری علوم و فنون مکتسبه خودشان از برای همه صنعتی آلات و ادوات مکمله اختراع نموده و مصنوعات خود را به سهولت تمام کرده به ما می‌فروشند...»^{۱۴۱}

□ قانون خواهی: [وقتی انسان به پایه مدنیت و اجتماع می‌رسد] یک احتیاج دیگر که قابل اعتنا و ملاحظه است بروز می‌کند یعنی محتاج به قوانین می‌شود...^{۱۴۲}

□ شرح جریانات و تاریخ معاصر جهان و کوشش در ارتقاء سطح دانش مخاطبان: «چون جسته جسته در این روزنامه از امور پلتیک دول نیز سخن رانده می‌شود و اغلب خلقتان هنوز اذهانشان مأنوس به کارهای دول خارج نیست. پس مختصری از آنها را برای شما

می‌نویسم»^{۱۳۳}

پایان کلام

گویند تاریخ عرصه تجربه اندوژی است. در سال ۱۳۰۸ دست‌هایی چراغ فرهنگ را در اصفهان چنان خاموش کرد که تا ۲۰ سال بعد کسی در آن شهر به فکر نشر روزنامه نیفتاد تا این که انقلاب مشروطیت دل‌ها را جرأت بخشید تا به این کار خطیر دست یازند. ۲۰ سال شهر اصفهان و فارسی‌زبانان این ملک از چراغی چنین محروم ماندند. به راستی چرا فرهنگ تعطیل شد؟ مگر نه روزنامه «افکار دولت را به ملت و افکار ملت را به دولت و افکار ملت و دولت را به ملل هم‌جوار» عرضه می‌کند.^{۱۴۳} چرا عده‌ای چنین نمی‌خواهند و آیا با بستن روزنامه به هدف خود رسیده‌اند یا خیر؟ خوب است بدانیم یک سال پیش از بستن فرهنگ، قانون از لندن سر برآورده بود و در واقع با رفتن فرهنگ جریان اطلاع‌رسانی نه تنها تعطیل نشد بلکه به لندن‌نشینان سپرده شد و آنها چیزهایی می‌گفتند و می‌نوشتند که گاه نه به صلاح حاکمیت بود و نه به صلاح ملت.

افسوس که امروز بعد از ۱۲۰ سال، آرزوی فرهنگ برآورده نشده و صدها روزنامه در این ملک سر بر نیاورده‌اند چرا که هنوز هم عده‌ای از صاحبان قدرت، در عصر ارتباطات، برگریزان چهارمین بهار مطبوعات را به پایکوبی نشسته‌اند و بازی تاریخ را به یاد نمی‌آورند که اگر مطبوعات مستقل بسته شوند کسی به سراغ روزی نامه‌های تملق‌گو و متملق‌پرور نمی‌رود، بلکه دوباره چشم‌ها و گوش‌ها به لندن سپرده می‌شود که به هر حال غریبه‌اند. □

پی‌نویس‌ها:

۱. روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۲۶، دوم شوال ۱۲۶۷، جلد ۱، ص ۱۲۳.
۲. اعتمادالسلطنه، محدحس. روزنامه خاطرات ب مقدمه ایرج افشار، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۰، ص ۵۱۸ واقعه به تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۰۳.
۳. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من با تاریخ

اجتماعی و اداری دوره فاجار، چاپ دوم، زوار، تهران: بی‌تا، جلد ۱، ص ۶۶۱.

۴. میرزا علی‌خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران: ۱۳۷۰، ص ۱۲۲.
۵. سفرنامه دن گارسیا سیلوا فیگورزوا، ترجمه غلامرضا سبحی، ص ۲۰۲ به نقل از مقدمه روزنامه وقایع اتفاقیه از دکتر محمد اسماعیل رضوانی.
۶. دکتر ویلز، سفرنامه، ایران در یک قرن پیش، ترجمه غلامحسین فراگوزلو، چاپ اول، تهران ۱۳۶۸، انتشارات اقبال، ص ۲۰۲.
۷. روزنامه فرهنگ، ش ۷، ۲۶ رجب ۱۲۹۶.
۸. روزنامه فرهنگ، ش ۵۹۵، ۱۰ محرم ۱۳۰۶.
۹. روزنامه فرهنگ، ش ۵۶، ۱۳ شعبان ۱۲۹۷.
۱۰. ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، انتشارات بابک، تهران: ۱۳۴۹، ص ۹۷.
۱۱. روزنامه فرهنگ، ش ۸۹، ۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸.
۱۲. روزنامه فرهنگ، ش ۱۰۳، ۲۰ رجب ۱۲۹۸.
۱۳. روزنامه فرهنگ، ش ۱۶۵، ۹ شوال ۱۲۹۹.
۱۴. روزنامه فرهنگ، ش ۵۱۲، ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۵.
۱۵. ابوالحسن بزرگ امید، از ماست که برماست، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران: ۱۳۶۳، ص ۷۰.
۱۶. مسعود میرزا ظل‌السلطان، خاطرات ظل‌السلطان یا سرگذشت مسعودی به تصحیح حسین خدیو‌بوجی، اساطیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۷، جلد ۲، ص ۵۰۹.
۱۷. همان، جلد ۲، ص ۶۵۴.
۱۸. همان، جلد ۱، ص ۱۷۷.
۱۹. محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، بعثت، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۶، ص ۴۲.
۲۰. ویلفرد اسپاوری، فرزندان درباری ایران، ترجمه محمدحسین آریا لارستانی، چاپ اول، قلم، تهران: ۱۳۶۹، ص ۲۰.
۲۱. اعتمادالسلطنه، ص ۵۴۴.
۲۲. همان، ص ۵۴۴.
۲۳. میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تاریخ ایران، چاپ اول، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۸.
۲۴. همان، ص ۱۸۰.
۲۵. ابراهیم صفایی، اسناد برگزیده از سپهسالار، ظل‌الملک، دبیرالملک، شرق، بی‌تا، ص ۴۰.
۲۶. خاطرات ظل‌السلطان، جلد ۲، ص ۵۶۳.
۲۷. جرج ن، کروزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، حلد ۱، تهران: ۱۳۶۲، ص ۵۵۰.
۲۸. حاج سیاح محلاتی، خاطرات حاج سیاح یا دوره حوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف‌... گلکار، امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۲۴۵.
۲۹. خاطرات ظل‌السلطان، جلد ۲، ص ۴۷۰.
۳۰. همان منبع، جلد ۲، ص ۴۷۸.
۳۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۲۹۲.

۳۲. ابراهیم صفایی. اسناد برگزیده از...، ص ۴۰.
۳۳. علیرضا ابطی. انجمن ولایتی اصفهان از کتاب نهضت مشروطیت ایران، جلد ۱، مؤسسه مطالعات تاریخ ایران، چاپ اول، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۷ به نقل از تاریخ بیداری ایرانیان ج ۴، ص ۳۴.
۳۴. روزنامه الجناح، ش ۳، سال ۱، ۲ و ۳ به نقل از نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۲.
۳۵. خاطرات حاج سیاح، ص ۵۸۶.
۳۶. همان، ص ۵۸۷.
۳۷. روزنامه انجمن ولایتی اصفهان، ش ۴، سال دوم، ۶ ذیحجه ۱۳۲۵، ص ۲، به نقل از انجمن مقدس ملی اصفهان و کودتای محمدعلی‌شاه دکتور لصدن دهقان، نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۰۵.
۳۸. روزنامه انجمن ولایتی اصفهان، ش ۲۸، سال دوم، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، ص ۸ به نقل از انجمن مقدس ملی اصفهان...، ص ۱۱۱.
۳۹. روزنامه انجمن ولایتی اصفهان، ش ۲۷، جمادی‌الاول ۱۳۲۶، ص ۶، به نقل از انجمن مقدس ملی اصفهان...، ص ۱۱۵.
۴۰. ابراهیم صفایی، اسناد سیاسی دوران قاجار، چاپ بابک، تهران: ۱۳۳۵، ص ۱۶۶.
۴۱. خاطرات ظل‌السلطان، جلد ۲، ص ۴۶۷.
۴۲. همان منبع، جلد ۲، ص ۵۰۷.
۴۳. خاطرات حاج سیاح، ص ۲۴۷.
۴۴. روزنامه اختر، ش ۷، ۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۲، ص ۹۸.
۴۵. نردکوزن، جلد ۲، ص ۵۲.
۴۶. خاطرات ظل‌السلطان، جلد ۱، ص ۳۷۹.
۴۷. همان.
۴۸. خاطرات حاج سیاح، ص ۲۹۲.
۴۹. روزنامه فرهنگ، ش ۷۴۸، ۲۶ جمادی‌الاول، ۱۳۰۸.
۵۰. خاطرات حاج سیاح، ص ۲۷۸.
۵۱. روزنامه فرهنگ، ش ۷۹، ۲۷ محرم ۱۲۹۸.
۵۲. روزنامه فرهنگ، ش ۷، ۲۶ رجب ۱۲۹۶.
۵۳. روزنامه فرهنگ، ش ۵۸۲، ۲۳ ذیقعد ۱۳۰۵.
۵۴. ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، ص ۹۷.
۵۵. روزنامه فرهنگ، ش ۴۵۷، ۲۹ شعبان ۱۳۰۴.
۵۶. روزنامه فرهنگ، ش ۲۴، ۱۹ ذیحجه ۱۲۹۶.
۵۷. روزنامه فرهنگ، ش ۹۱، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸.
۵۸. محیط طباطبایی، ص ۳۳.
۵۹. همان، ص ۳۷.
۶۰. نقد روزنامه اختر، عبدالمهدی رجایی، فصلنامه رسانه، ش ۳۵، سال ۱۱، پاییز ۱۳۷۹.
۶۱. روزنامه اطلاع، ش ۳۰، ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹.
۶۲. روزنامه فرهنگ، ش ۱۵، ۳۰ رمضان ۱۲۹۶.
۶۳. روزنامه فرهنگ، ش ۴۱، ۲۷ ربیع‌الثانی، ۱۲۹۷.
۶۴. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷۰، ۱۵ شوال ۱۳۰۴.
۶۵. همان.
۶۶. روزنامه فرهنگ، ش ۳۳، ۲۳ صفر ۱۲۹۷.
۶۷. محیط طباطبایی، ص ۴۲.
۶۸. روزنامه فرهنگ، ش ۱۰۸، ۲۷ شعبان ۱۲۹۸.
۶۹. روزنامه فرهنگ، ش ۹، ۱۱ شعبان ۱۲۹۶.
۷۰. روزنامه فرهنگ، ش ۹۵، ۲۱ جمادی‌الاول ۱۲۹۸.
۷۱. ابراهیم صفایی، اسناد نویافته، ص ۱۰۴.
۷۲. روزنامه فرهنگ، ش ۱۴۹، ۱۶ جمادی‌الآخر ۱۲۹۹.
۷۳. روزنامه فرهنگ، ش ۴، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۶.
۷۴. محیط طباطبایی، ص ۷۴.
۷۵. روزنامه فرهنگ، ش ۱۱۰، ۱۱ رمضان ۱۲۹۸.
۷۶. روزنامه فرهنگ، ش ۷۴، ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۷.
۷۷. روزنامه فرهنگ، ش ۳۵۵، ۱۷ رجب ۱۳۰۳.
۷۸. روزنامه فرهنگ، ش ۲۷، ۱۱ محرم ۱۲۹۷.
۷۹. محیط طباطبایی، ص ۴۴.
۸۰. روزنامه فرهنگ، ش ۲۴۷، ۵ ذیحجه ۱۳۰۱.
۸۱. روزنامه فرهنگ، ش ۴۵۷، ۲۹ شعبان ۱۳۰۴.
۸۲. روزنامه فرهنگ، ش ۳۵۵، ۱۷ رجب ۱۳۰۳.
۸۳. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷۰، ۱۵ شوال ۱۳۰۴.
۸۴. روزنامه فرهنگ، شماره ۳۶۴، ۲۱ رمضان ۱۳۰۳.
۸۵. روزنامه فرهنگ، ش ۱۷۴، ۱۲ ذیحجه ۱۲۹۹.
۸۶. روزنامه فرهنگ، ش ۳۴، ۱ ربیع‌الاول ۱۲۹۷.
۸۷. روزنامه فرهنگ، ش ۵۰۲، ۹ صفر ۱۳۰۵.
۸۸. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷۰، ۱۵ شوال ۱۳۰۴.
۸۹. روزنامه فرهنگ، ش ۷۳۶، ۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۸.
۹۰. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷۰، ۱۵ شوال ۱۳۰۴.
۹۱. روزنامه فرهنگ، ش ۱۰، ۱۸ شعبان ۱۲۹۶.
۹۲. روزنامه فرهنگ، ش ۹، ۱۱ شعبان ۱۲۹۶.
۹۳. روزنامه ایران، ش ۳۹۹، ۱۱ ذیقعد ۱۲۹۶، ص ۱۵۹۸.
۹۴. روزنامه فرهنگ، ش ۴۴۴، ۱۳ رجب ۱۳۰۴.
۹۵. روزنامه فرهنگ، ش ۳۷۲، ۲۶ شوال ۱۳۰۳.
۹۶. روزنامه فرهنگ، ش ۵۰۲، ۹ صفر ۱۳۰۵.
۹۷. روزنامه فرهنگ، ش ۲۹، ۲۹ صفر ۱۳۰۲.
۹۸. روزنامه فرهنگ، ش ۲۴، ۱۹ ذیحجه ۱۲۹۶.
۹۹. همان.
۱۰۰. همان.
۱۰۱. روزنامه فرهنگ، ش ۷۷، ۱۳ محرم ۱۲۹۸.
۱۰۲. همان.
۱۰۳. روزنامه فرهنگ، ش ۶۷۷، ۲ محرم ۱۳۰۷.
۱۰۴. روزنامه فرهنگ، ش ۷۲۸، ۵ محرم ۱۳۰۸.
۱۰۵. همان.
۱۰۶. روزنامه فرهنگ، ش ۷۶۰، ۲۲ شعبان ۱۳۰۸.
۱۰۷. محیط طباطبایی، ص ۷۱.
۱۰۸. روزنامه فرهنگ، ش ۳۲، ۱۶ صفر ۱۲۹۷.
۱۰۹. روزنامه اختر، ش ۱۶، ۱۷ ربیع‌الآخر، ۱۲۹۹، ص ۱۲۵.
۱۱۰. روزنامه فرهنگ، ش ۱۰، ۱۸ شعبان ۱۲۹۶.
۱۱۱. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷، ۵ جمادی‌الاول ۱۲۹۷.
۱۱۲. روزنامه فرهنگ، ش ۱۵۶، ۵ شعبان ۱۲۹۹.
۱۱۳. روزنامه فرهنگ، ش ۲۸، ۱۸ محرم ۱۲۹۷.
۱۱۴. روزنامه فرهنگ، ش ۳۰۲، ۲۳ جمادی‌الآخر ۱۳۰۲.
۱۱۵. روزنامه فرهنگ، ش ۴۷، ۵ جمادی‌الاول ۱۲۹۷.
۱۱۶. روزنامه فرهنگ، ش ۵۶، ۱۳ شعبان ۱۲۹۷.
۱۱۷. روزنامه فرهنگ، ش ۹۲، ۳۰ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸.
۱۱۸. روزنامه فرهنگ، ش ۸۳، ۲۶ صفر ۱۲۹۸.
۱۱۹. روزنامه فرهنگ، ش ۱۲۹، ۲۳ محرم ۱۲۹۹.
۱۲۰. روزنامه فرهنگ، ش ۴، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۶.
۱۲۱. روزنامه فرهنگ، ش ۵۲۶، ۵ جمادی‌الاول ۱۳۰۵.
۱۲۲. روزنامه فرهنگ، ش ۵۱۲، ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۵.
۱۲۳. روزنامه فرهنگ، ش ۴، ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۲۹۶.
۱۲۴. همان.
۱۲۵. روزنامه فرهنگ، ش ۹۳، ۷ جمادی‌الاول ۱۲۹۸.
۱۲۶. روزنامه فرهنگ، ش ۴۴۴، ۱۳ رجب ۱۳۰۴.
۱۲۷. روزنامه فرهنگ، ش ۴۱۶، ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴.
۱۲۸. روزنامه فرهنگ، ش ۳۳، ۲۳ صفر ۱۲۹۷.
۱۲۹. روزنامه فرهنگ، ش ۲۰، ۱۳ ذیقعد ۱۲۹۶.
۱۳۰. روزنامه فرهنگ، ش ۱، ۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۶.
۱۳۱. روزنامه فرهنگ، ش ۱۴ و ۱۳، ۹ رمضان ۱۲۹۶.
۱۳۲. همان.
۱۳۳. روزنامه فرهنگ، ش ۱۷۴، ۱۲ ذیحجه ۱۲۹۹.
۱۳۴. روزنامه فرهنگ، ش ۵۲۷، ۹ جمادی‌الاول ۱۳۰۵.
۱۳۵. روزنامه فرهنگ، ش ۳۹۹، ۴ صفر ۱۳۰۴.
۱۳۶. روزنامه فرهنگ، ش ۱۷۱، ۲۱ ذیقعد ۱۲۹۹.
۱۳۷. روزنامه فرهنگ، ش ۱۶۴، ۲ شوال ۱۲۹۹.
۱۳۸. روزنامه فرهنگ، ش ۴۳، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۷.
۱۳۹. روزنامه فرهنگ، ش ۴۳، ۱۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۷.
۱۴۰. روزنامه فرهنگ، ش ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸ محرم ۱۳۰۰.
۱۴۱. همان.
۱۴۲. روزنامه فرهنگ، ش ۱۷۱، ۲۱ ذیقعد ۱۲۹۹.
۱۴۳. روزنامه فرهنگ، ش ۳۹۸، ۲۹ محرم ۱۳۰۴.
۱۴۴. روزنامه فرهنگ، ش ۴۳۱، ۲۷ جمادی‌الاول ۱۳۰۴.